

مرو کهن و مرو تاریخی

مقدمه

نوشته: هایدۀ معیری

از دیرباز نواحی مختلف آسیای مرکزی جایگاه اختلاط فرهنگها و اقوام گوناگون، و کانونی برای تأثیرپذیریهای همه‌جانبه بوده است. سوداگری، دین و دیگر جریانهای فرهنگی نیز از مناطقی می‌گذشته که در واقع گذرگاه شمار کثیری از اقوام نظیر اسکیتها (سکوتها)، کوشانیها، هونها، تاتارها، مغولها و بسیاری دیگر بوده، این مناطق در عین حال جلوه‌گاه مظاهری از سرزمینهایی چون یونان، ایران، هند، و چین به‌شمار می‌رفته است.

در قرون اخیر گسترۀ بررسی مرزهای تاریخ جهان به دلایل مختلف سیاسی، و ایجاد پایگاهها و پیامدهای مادی ناشی از آن، متوجه مشرق زمین می‌شود. بعلاوه، نقش سازنده و دستاوردهای ارزنده‌ای که جهان شرق در تکامل بشریت داشته است، نظر باستان‌شناسان، مورخان را به این بخش از جهان معطوف می‌کند. نیک می‌دانیم که جهان غرب در دهه‌های گذشته و پیش از آن که در شرق میانه و نزدیک علایقی بیابد، گزارشهای مضبوط تاریخی هند، و چین را سالیان دراز کند و کاو کرده بوده است. اما در سالهای اخیر طیف نگرش کاوشگران غربی، و در مواردی بومی، بنا

به مصالحی متوجه بخش آسیای مرکزی می شود، و چنانچه اشاره شد نظریاتی را که ایشان بیش از چند قرن پاس داشته بودند و در واقع اساس تاریخ ایشان شده بود، دگرگون می گردد. این بار، آسیای مرکزی به عنوان نقطه عطفی مطرح می شود که سهم بزرگی در دگرگونی تمدن جهانی داشته، و به گونه ای بارز حیات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جهان را متأثر کرده است. به قول مونتگمری مک گاورن:^۱

«آنگاه که انسان جانوران وحشی را برای استفاده خود اهلی کرد، گام مهمی به سوی تمدن برداشت»، و نخست بار در بیابانهای آسیای مرکزی است که اسب اهلی می شود، و منطقه به «فرهنگ اسب» موسوم می گردد، همگام، ابزارهای همپيوند با اسب نظیر ساز و برگ، تن پوش، شلوار، پوتین و دیگر لوازم سوار کاری، از همین نقطه ابداع و به جهانیان عرضه می شود.

«از قدیم الایام ساکنان آسیای مرکزی را طبق عادت «بربر» می خواندند. نخست بار، اطلاق اصطلاح مزبور به این اقوام از سوی یونانیان و با آگاهی کامل صورت گرفته بوده است. ایشان بربرها را «بربروی Barbaroi» که عملاً همان «بربروفونوی Barbaraphonoi» است، می خواندند، یعنی مردمانی که به یک زبان خارجی تکلم می کنند. یونانیان با این مردمان - سرمتها، اسکیتها، سلتها (کلتها)، ولینگورینها - در مرزهای دنیای متمدن آشنا شده بودند. به قول هرودوت بربرهای یونانی شده در همه جا، عموماً دارای وجوه مشترک بودند. ایشان سواد نداشتند، در شهرها ساکن نبودند و برخی نیز در شرایط قبیله ای به سر می بردند، اما شگفت این که برخی از آنها شلوار می پوشیدند، سوارکاران ماهری بودند، کشت و زرع می کردند، و شماری از آنها نظیر سلتها، اسکیتها شیوه های هنری شاخصی را نیز ابداع کرده بودند.»^۲

در تأیید این بخش از نظریه هرودوت به سلسله حفاریهای باستان شناسی اشاره می کنیم که در یکی دو قرن اخیر بهترین شواهد را در زمینه پیشرفت سنتهای هنری

ایشان در اختیار گذارده است. در این راستا نکته قابل ذکر آن است که شاخصهای هنری ایشان توانست به اروپا، چین، خاور دور و دیگر نقاط صادر شود. از این رو، بهترین توجیه برای «بربر» خوانده شدن ایشان، همانا زبان غیر یونانی آنهاست.

چنان که در گذشته تاریخ شاهد بوده ایم، جهت انتشار و ویژگیهای فرهنگی را غالباً از غرب یا خاور نزدیک به مشرق، هند، و چین ذکر کرده اند. اما امروزه بر اساس شواهد و مکشوفات عموماً بر این باورند که اکثر این مبادلات و ویژگیهای فرهنگی از طریق آسیای مرکزی مبادله شده است. چینیان، ابداعات اروپایی را از طریق آسیای مرکزی دریافت کردند، و بالعکس ابداعات و مصنوعات چینی نیز از همین طریق به اروپا راه یافت. از این رو، اگر بپذیریم که هند، و چین راههایی را به تاریخ جهان گشودند، بی تردید نباید نقش میانجی گرایانه مثبت و سازنده آسیای مرکزی در انتشار و مبادله مظاهر فرهنگی بین شرق و غرب را نادیده بینگاریم، نقشی که تأثیر عظیمی در پیشرفت فرهنگی بشریت داشته است. اکنون به شهادت مکتوباتی که گذشته های پیش تاریخی را به نظم در آورده اند، می دانیم تبادل ویژگیهای فرهنگی خیلی پیش از کتابت تاریخ آغاز شده است. توجه به این نکته که در آستانه تاریخ، مردمان خاور نزدیک و شمال چین چرخ و خیش را مورد استفاده قرار می دادند، و ساکنان هر دو منطقه دانه های مشابهی را کشت می کردند، احتمال وجود گونه ای رابطه فرهنگی بین این دو ملت را تقویت می کند. حفاری تپه آنو در آسیای مرکزی، حکایت از شکوفایی تمدن در این نقطه دارد که زمانی به گونه ای نقش حلقه گمشده بین تمدنهای اولیه خاور نزدیک و خاور دور را ایفا می کرد.

در دوران پس از اردو کشیهای اسکندر، غرب بار دیگر به مدد میانجیگری ساکنان آسیای مرکزی عناصر فرهنگی بسیاری را به خاور دور انتقال داد: از آنجمله بود صدور شیشه یونانی - رومی از طریق آسیای مرکزی به چین که در نهایت در آنجا به اختراع چینی منجر شد.

گذشته از مبادلات مادی بین کشورها که با میانجیگری آسیای مرکزی تحقق یافت، گذرگاه گرایشهای بودایی از بوم اصلی خود هند، به چین و دیگر ممالک خاور دور نیز از طریق آسیای مرکزی صورت گرفت.

1. the Early Empires of Central Asia. By William Montgomery Mc Govern.

۲. بند داخل گیومه برداشت خلاصه ای است از گلین دانیل. تمدنهای اولیه و باستان شناسی خاستگاه آنها ترجمه هایده معیری (تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۳) صفحات ۲۰ و ۲۱.

کوتاه سخن آن که آسیای مرکزی سهم بسزایی در تاریخ فرهنگ بشریت ایفا کرده است؛ نخست به عنوان مرکزی که در آن سنت‌های هنری متکامل شد؛ و سپس به عنوان واسطه‌ای بین مراکز عمده فرهنگی جهان در دوره‌های مختلف. نقش سیاسی آسیای مرکزی نیز به یک اندازه در تاریخ سیاسی جهان با اهمیت تلقی شده است. در اکثر نقاط یک سلسله مهاجرت‌ها و تهاجمات درازمدت به وسیله مردمانی انجام شد که آسیای مرکزی را «مادر شهر» (بوم اصلی) خود قلمداد می‌کردند.

در اینجا قصد نداریم راجع به نظریاتی نظیر این که زادگاه اصلی آریایی‌ها یا هند و اروپایی‌ها در آسیای مرکزی بوده بحث کنیم. اما بر اساس ترتیبات (الگوهای) تاریخی می‌دانیم که ساکنان آسیای مرکزی از دورترین زمانها، حداقل شامل دو گروه نژادی و زبانی متمایز، یعنی اسکیت‌ها، و هونها بوده‌اند. اسکیت‌های ساکن آسیای مرکزی - نژاد بزرگ سفید - به زبان آریایی یا هند و اروپایی تکلم می‌کردند، و هونها، مردمانی که دورتر در شرق می‌زیستند و تا حد زیادی با نژاد مغولی آمیخته شده و به «نژاد بزرگ زرد» معروف شده بودند، به زبانی متفاوت تکلم می‌کردند و از سوی آریایی‌ها به نوریان موسوم شده بودند.

عناصر اسکیتی یا هند و اروپایی از قدیم‌الایام و به طور کامل در جمعیت آسیای مرکزی مستحیل شده بودند، اما این واقعیت را نباید نادیده گرفت که زمانی ایشان از عناصر چیره در خطه‌ای بودند که امروزه ترکستان نام دارد. در مغرب این خطه نژاد اسکیتی به کل منطقه روسیه جنوبی حاکمیت داشت و حتی تا قلب اروپا نیز رخنه کرده بود. در مشرق اسکیت‌های دیگری به شرق آسیا راه یافته و تا قرون متمادی خطه‌ای را که امروزه شمال‌غربی چین است، در اختیار داشتند و بدین وسیله نخستین تماس‌های چینیان را با مردمان اروپایی نژاد و زبان برقرار کردند.

به عبارتی مهاجرت‌های اسکیت‌ها تأثیرات ویژه‌ای در مناطق جنوبی ترکستان داشته است. از سویی فلات ایران و شمال‌غربی هند نیز در سپیده دم تاریخ جایگاه همین اسکیت‌ها بود، یعنی مردمانی از نژاد غالب سفید، با زبان هند و اروپایی.

در واقع تعمق پژوهشگران بر هر نقطه‌ای از آسیای مرکزی، به ویژه مناطقی که بعدها در آنجا شهرها و پایگاه‌های نظامی - سیاسی تأسیس شد، مصداق شاخصها و تأثیر و

تأثیرات یاد شده است. واحد نظامی - سیاسی - اقتصادی مرو جزئی است از کل آسیای مرکزی و در طول اعصار، چه پیش از آن که مرو نامیده شود و چه پس از آن، کلیات مهم و ارزنده تاریخی را در حد امکان مطرح می‌کند.*

فرهنگ‌های کالکولیتیک دیرین فلزی در کوهپایه‌های کوپت داغ^۳

نخست بار اروپاییان غرب آسیای مرکزی و مردمان آن را در راستای اردو کشیهای داریوش و خشایارشا و توجه خاص ایرانیان به تصرف شهرهای یونانی آن در قرن پنجم ق. م شناسایی کردند. مورخان در همین رابطه برای اولین بار از سرزمینی دوردست و رمز آلود سخن گفتند که بعدها نام آن به کرات در گزارشهای تاریخی ضبط شد.

از نظرگاه باستان‌شناسی، شاخصترین ادوار ناحیه‌ای که اکنون بیش از هفتاد درصد آن در زیر پوشش صحرای قره قوم قرار دارد یعنی «ترکمنستان کنونی» به ترتیب شامل اعصار سنگ، و مفرغ، به علاوه مراحل آغازین فرهنگ مستقر زراعی (از دریای خزر و در امتداد رشته کوه کوپت داغ) بوده است. بررسی تمدنهای هفت هزار ساله متعلق به اعصار سنگ که اکنون در زیر لایه‌های ضخیمی از شن ریزه‌ها مدفون شده‌اند، و بر اساس مکشوفات، در گذشته به گونه‌ای حیرت‌آور فعال بوده‌اند، جز به اجمال میسر نیست.

* در تهیه این بخش (مقدمه) از کتابهای زیر استفاده شده است.

1) *The Early Empires of Central Asia* By William Montgomery
McGovern Chapel Hill, the University of North Carolina Press 1930

2) *Central Asia From the Aryan To the Cossack* James Hutton. Printed
in Netherlands. Reprint 1975

۳) گلین دانیل. تمدنهای اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها...

Kopet - Dag - ۳ - معنای کوههای بسیار دارد. سلسله کوههای واقع در شمال ایران است. بخش کوچکی از این کوهها و درستتر گفته شود، شاخه شمالی آن در جنوب ترکمنستان واقع شده است. کوپت داغ، بخشی از رشته کوههای ترکمنستان و خراسان است که در شمال رود گرگان و قوچان و مشهد قرار گرفته. دائره المعارف بزرگ شوروی. چاپ سوم.

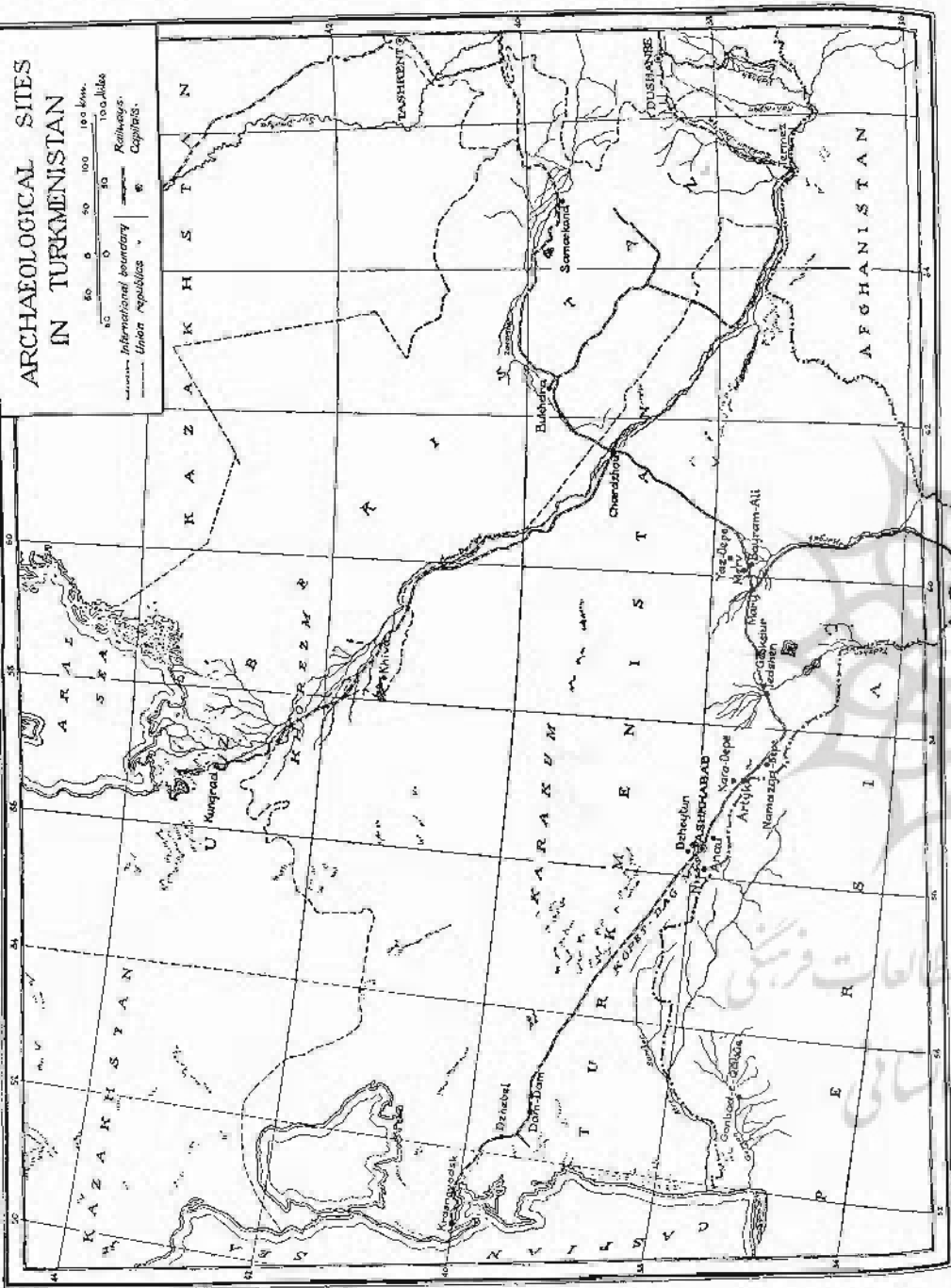
اما نکته شگفت آور حضور چنین تسلسل خارق العاده ای از مردمان و تنوع فرهنگهای آنان در این نواره باریک کوهپایه ای است. ظاهراً کهنترین یافته های عصر حجر در ترکمنستان کنونی از سواحل جنوب شرقی دریای خزر به دست آمده است. غار دم چشمه^۴ (دم دم) و جبل^۵ در جنوب دریای خزر به اعصار میانسنگی و نوسنگی تعلق دارند.

از دیرباز نام این خطه با تپه آنو^۱ و حفاری پومپلی قرین بوده است. اما اکتشافات اخیر ماسون در سال ۱۹۵۸ نشان داد که تپه های آنو در مقایسه با مکانهای دیگر کشف شده در همین نقطه، اهمیت کمتری داشته است.

در اینجا پیش از آن که تپه های آنو را در غرب آسیای مرکزی مشروحاً مورد بررسی قرار دهیم، به کهنترین مکان نوسنگی، جیتون^۲ - هزاره پنجم ق. م. در جنوب شرقی خزر می پردازیم که به گونه ای معروف نوعی «انقلاب نوسنگی» پیگیر در منطقه غرب آسیای مرکزی - پرورش دام، کشتکاری در شرایط اسکان مستقر است.

جیتون - در حاشیه صحرای قره قوم قرار دارد، و نخستین زیستگاه «زراعی» در جنوب ترکمنستان کنونی در این ناحیه ایجاد شد. در این مکان بسیار کهن اگر اسکان از پیش از سال ۵۰۰۰ ق. م آغاز نشده باشد، به طور یقین از این تاریخ به وسیله طوایف کهن خزری مسکونی شده است. جیتون، علاوه بر معرفی کهنترین فرهنگ «زراعی» در آسیای مرکزی، در زمره متقدمترین زیستگاههای کشاورزی در جهان است. یافته های ویژه این مکان نوسنگی را سفالینه های بی نقش ناهنجار و پیکره های ابتدایی رسی تشکیل می دهد که از نظر ظاهری با مکشوفاتی از بین النهرین شمالی، شمال شرقی خطه پیش ایرانی، و افغانستان مشابهتهایی دارد.

4. Dam Dam Chashma
5. Dzhebel
6. Anau
7. Dzheyton



نقشه شماره ۱. ترکمنستان

در حدود هزاره پنجم اخلاف کشتکاران و شکارگران جیتون در امتداد دالان کوپت داغ به حرکت درآمدند، و در کوهپایه‌های آن مستقر شدند، به کشاورزی و تربیت احشام پرداختند. هزاره چهارم، دوره دیرین فلزی مرحله انتقالی بین نوسنگی و عصر مفرغ، شاهد رواج اشیاء مسین و ابزارهای چخماقی نزد ایشان بود. در الگوی آمیزشی خاصی که بین مردمان و فرهنگها در این منطقه صورت گرفته، مشکل بتوان مکانهای مختلف را در ترتیبی قابل قبول به بحث گذارد.

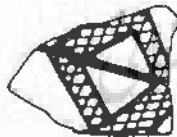
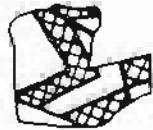
آنو - پایان هزاره پنجم تا چهارم

غرب آسیای مرکزی نیز چون مکانهای دیگر در دوران دیرین فلزی با فرهنگهای ابتدایی پیوند داشته است. در همین دوره انتقال به اقتصاد تولید خوراک (خوراک سازی) به گونه‌ای که در فرهنگ جیتون وجود داشته، به صورتی بسیار ابتدایی جلوه می‌کند. نخست بار در سال ۱۸۸۰ کومارو^۸ بر روی دو تپه در حوالی روستای آنو حفاریاتی انجام داد که ظاهراً هر دو تپه در زیر پشته‌هایی از خاک طبقه بندی نشده‌ای که در صحرای بی حد و مرز قره قوم گم بودند، مدفون شده بودند. این تپه‌ها حاصل کهنترین فرهنگهای پیش تاریخی بودند. حفاری ظاهری کومارو، نظر گروهی از باستان‌شناسان از جمله پومیلی امریکایی و باستان‌شناسان روسی را به خود جلب کرد، و از آن پس روستای آنو به صورت مرکز مهمی برای مطالعات شرق باستان درآمد. تلاشهای بی وقفه حفاران مزبور اطلاعات ذیقیمتی به ویژه از دوران دیرین فلزی جنوب ترکمنستان کنونی در اختیار گذارد، پیامد این بررسیها نخستین طبقه بندی از گاهشماری فرهنگهای آمیخته زراعی بومی در طبقات مختلف بود. توالی چینه شناختی با تغییرات مستمر اسلوب سفالینه سازی، مشخص شده است. از این رو پایینترین لایه فرهنگی تپه شمالی در آنو به دو دوره فرهنگی تقسیم شده است، که کهنترین آن هم با گونه مشابه سفالینه جیتون در دوره نوسنگی تفاوت بسیار دارد. یکی از ویژگیهای ظروف سفالین آنو تکیه گاه محدب است که شکلی متفاوت به آن داده است.

8. Komarov

بررسیهای بعدی بقایای به دست آمده از تپه‌های آنو نشان داد که آنو زمانی در زمره زیستگاههای پیشرفته بوده و در راستای دیگر فرهنگهای متکامل از جمله تپه نمازگاه قرار داشته است. تپه نام برده شده که در جای خود بررسی خواهد شد، در سال ۱۹۵۲ به وسیله کوفتین^۹ در مقیاسی وسیع مورد حفاری قرار گرفت. همزمان کندوکاوهای بسیاری در اکثر نقاط پیش تاریخی، و نواحی دیگر فرهنگی در آسیای مرکزی انجام شد. به نظر می‌رسد که «شاهنشاهان هخامنشی» در ردیف نخستین کسانی بودند که به پیشرفتگی فرهنگی و نیز اوج تکامل فرهنگهای بومی در این منطقه پی بردند.

در واقع، نخست بار بهره برداری باستان‌شناختی از تپه شمالی آنو آغاز شد. دو بخش غربی و شرقی آنو نیز به مرور مورد حفاری و بهره برداری قرار گرفتند. تپه گوویچ^{۱۰} که در پایینترین سطوح آن گونه‌ای زیستگاه کهن کشاورزی وجود داشته و سفالینه ویژه آنو متقدم نیز در این مکان یافت شده است، در غرب قرار دارد. کوشات^{۱۱}، در بخش شرقی آنو دارای سفالینه‌ای با طرحهای تزئینی هندسی بوده، بی آن که طرحهای مزبور شباهتی با سفالینه آنو داشته باشند. یافته‌های مکان مزبور احتمالاً



(تصویر شماره ۱ سفالینه منقوش از گونه آنو A-۱)

9. Kuftin

10. Govich Depe

11. Koushut

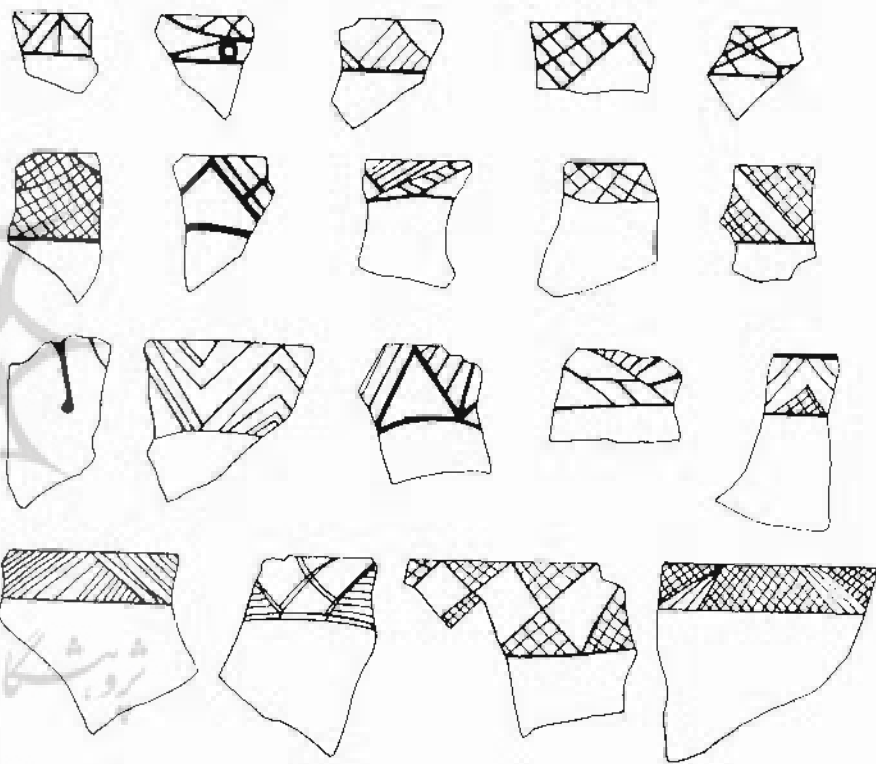
تپه‌های چخماقی به ارتفاع یک متر و نیم یا اندکی بیشتر بوده‌اند. لایه‌های زیرین صخره‌های رسوبی آن حکایت از این دارد که به کرات در مسیر طغیانها و سیلابها بودند. پنج سطح داشته‌اند؛ سطوح دوم، سوم، و چهارم آنها دیوارهایی از آجرهای خشتی مستطیلی داشته‌است، دیوارها و کف زمینها با گل رُس پوشانده شده بودند. لایه‌ای شنی به قطر ۵۰ سانتیمتر بین سطوح چهارم و پنجم آن موجود است. سطح پنجم آن بی سفالینه، اما در سطح چهارم آن به گونه‌ای حیرت‌آور سفالینه‌هایی با کیفیت بسیار عالی و نقوش تزیینی فوق‌العاده ظاهر شده‌اند. در کندوکاو لایه‌های متأخرتر شمار کثیری مصنوعات از جمله قلم حکاکی (مُغار)، مته، لیس، تیغه داس، و چاقوهای چخماق ساخته سفید و شفاف برای درو کردن کشف شده‌است.

بر اساس شواهد موجود، لایه‌های متقدم تپه مونز هوقلی را که هنوز بررسی بقایای آن به طور کامل انتشار نیافته‌اند، به دوره نوسنگی فرهنگ جیتون تعلق دارند، زیرا، علاوه بر مشابهتهای سفالینه‌ای، دارای شماری دوکهای رسی مارپیچی و ابزارهای پراکنده نیز بوده‌اند. بعلاوه، در تپه مونز هوقلی تأثیرات کهن طرح زیستگاههای تک اتاقی جیتون بیش از تپه چخماق لی مورد ملاحظه می‌باشد.

حال اگر آنو (در دوازده کیلومتری جنوب شرقی عشق آباد) در زمره نخستین فرهنگ به شمار آورده شده، برای آن است که در گذشته مرکز «فرهنگ آنو» بوده‌است. بر اساس کشفیات، پومپلی در حدود هزاره چهارم ق.م وجود داشته‌است. آتپوه سفالینه‌های دستساخت آن طرحهای هندسی سیاه و قهوه‌ای را در زمینه‌ای سرخ‌رنگ یا سبزه‌اش نشان می‌دهند که در نیمه دوم هزاره چهارم با طرحهای دورنگ بر زمینه‌ای نارنجی (احتمالاً آجری یا آخراپی) جابجایی حاصل کرده بودند. در لایه‌های متأخر آنو II سفالینه‌های چرخ ساخت پیراسته تری وجود داشته‌است.

نمازگاه تپه - در هزاره چهارم ق.م پس از آنو به عنوان یک مرکز باستان‌شناسی در سال ۱۹۱۷ کشف و مطرح می‌شود. در دوران دیرین فلزی محلی مسکونی و در عصر مفرغ یکی از مراکز بزرگ فرهنگی بوده‌است. روستاهای پراکنده پیشین در این دوره بتدریج با زنجیره کاملی از زیستگاههای کشاورزی اولیه‌ای که در کوهپایه‌های کویت داغ ایجاد شده بودند - فرهنگ زراعی و پرورش احشام - جابجایی حاصل می‌کنند.

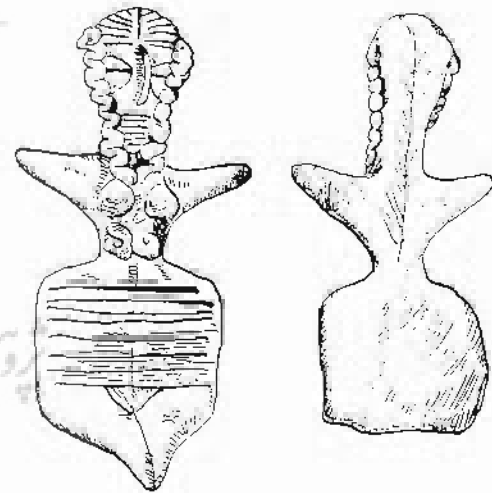
همانندیهایی با بقایای دو تپه مونز هوقلی^{۱۲} و چخماق لی^{۱۳} - در زمره مکانهای دوران اول، پایان هزاره پنجم تا چهارم - در جنوب شرقی این منطقه داشته‌است.



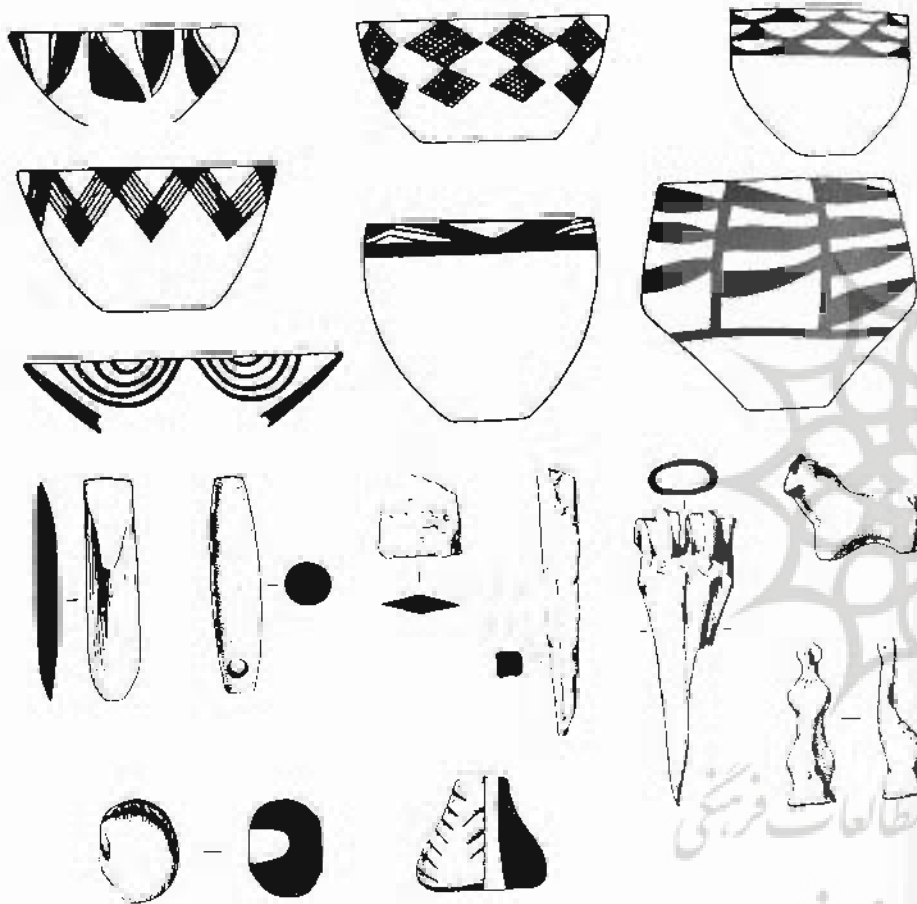
(تصویر شماره ۲ سفالینه منقوش گونه تپه چخماق لی)

12. Mondjukli Depe
13. Chakmakli Depe

فرهنگ مزبور نقش خاصی در اقتصاد ایشان ایفا می کرده است، به گونه‌ای که شکارگری اگر نه به طور مطلق، اما در این دوره رنگ باخته بود. بعلاوه، در این دوره ابزارهای مسین و مفرغین که گفته می شود حدوداً با سیلک I و II از فلات پیش ایرانی همزمانی داشته، جایگزین چرخماق ساخته‌ها می شوند. با مشاهده دو کهای رسی مارپیچی، پی به وجود بافندگی می بریم، نیز سفالینه‌های رسی، تندیسها (تصویر شماره ۳)، و مصنوعات سنگی، مسی، استخوانی، و رسی تپه داشلی داغی^۱ را در هزاره مزبور مورد ملاحظه قرار می دهیم (تصویر شماره ۴).



تصویر شماره ۳، تپه نمازگاه پشت و روی تندیس یک زن



(تصویر شماره ۴)

در سفالینه‌های خوش ساخت نمازگاه، نقشمایه‌های بسیار متنوع حیوانی نیز نمایش داده شده است. قدمت لایه‌های متأخرتر که در شرایط عرضه بهتری بوده‌اند ظاهراً به نیمه دوم هزاره سوم ق. م می رسد. در این مقطع زمانی تندیسهای رسی نیز

وجود داشته است. سفالهای دستساخت هزاره سوم که چون گذشته طرحهای منقوش هندسی داشته‌اند، بتدریج جای خود را به سفالهای تزیین نشده چرخ ساخت داده‌اند. زیستگاههای واقع در روستاهای کوچک متعلق به دوره نمازگاه، نمایانگر نحوه زیست ساکنان آن است که به صورت خانواده هسته‌ای با حقوق برابر در اجتماع می‌زیستند. همچنین پیشرفت اقتصاد و توسعه ناشی از آن در حیات اجتماعی جامعه، ترقی فرهنگی و بسط هنرها را در پی داشته است. مکشوفات تپه نمازگاه در جنوب ترکمنستان کنونی، شامل بیش از بیست زیستگاه از این دوره است که اهمیت خاصی دارند. زیستگاهها عموماً از آجرهای مستطیلی خستی با مخلوطی از تراشه‌های گاه ساخته شده‌اند. دیوارها با رُس گچ‌کشی شده‌اند. گاه نیز با رنگ سیاه نقاشی شده‌اند. گوده‌های سنگی احتمالاً حاکی از آن است که زمانی دربی چوبی در آن قرار داشته است. در نیمه دوم هزاره دوم برخی از مکانهای متأخرتر نمازگاه احتمال به خاطر کمبود آب متروک شدند.

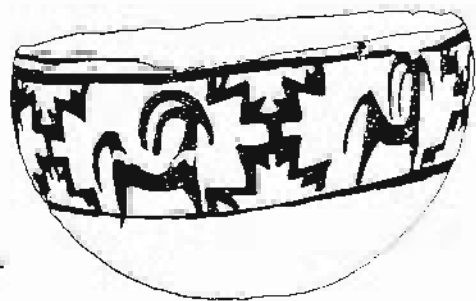
قره تپه. پایان هزاره چهارم تا اواسط هزاره سوم

در حوالی تپه نمازگاه در سال ۱۹۵۲ کشف شده است. این مکان دیرین فلزی از آغاز هزاره چهارم مسکونی بود. نظیر تپه نمازگاه چندین لایه داشت که عمر آخرین لایه آن طبق برآورد آزمایش رادیوکربن به ۲۷۵۰ ق. م می‌رسد. این مکان باستانشناختی، اشیاء بیشماری از مدفن‌ها، و تندیسهایی که اکثراً مؤنث‌اند، و عناصر تجسمی واقع گرایانه و ملاحظات کالبدشناختی در جزء جزء اندامگان آنها مدنظر بوده، در خود داشته است. نکته درخور توجه حالت ایستاده مجسمه‌هایی است که از این تپه کشف شده‌اند، که از اواخر هزاره دوم به بعد حالت نشسته به خود می‌گیرند. در این هزاره تعداد پیکره‌های جانورسان که بیشتر از گل ناپخته و به گونه‌ای متبحرانه ساخته می‌شدند، فزونی می‌یابد.

ابزارهای استخوانی، تیغه‌های پراکنده چخماقی، سنگهای سایشی، و تعدادی دوکهای رُسی مارپیچی که برخی نیز پیراسته شده بودند، وجود داشته است. آرایه‌ها، سنجاقهای ریز مسین با تپه‌های هرمی شکل بوده‌اند، مهره‌های فیروزه‌ای و دیگر

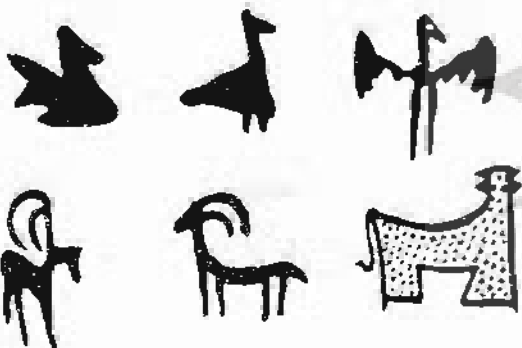
سنگهای قیمتی نیز مورد مصرف داشته است. مردگان در همان محدوده‌ای که مستقر بودند، مدفون می‌شدند. اسکلت‌های بزرگسالان و کودکان هر دو در حالتی که سر به جنوب داشتند در خاک گذاشته می‌شدند. هدایای همراه با مردگان غالباً ناچیز و کم ارزش بوده، و بیشتر از آرایه‌های شخصی ایشان نظیر مهره‌ها و لوله‌های مسین تشکیل می‌شده است. از سویی، گورهای دسته‌جمعی یافت شده در قره تپه، این گمان را قوت می‌بخشد که مقابر خانوادگی این ناحیه از اقوام پیش ایرانی نیمه هزاره سوم تأثیر پذیرفته‌اند.

در دوران دیرین فلزی وسطا، گودالهای تدفین اغلب با آجر لفاف کش می‌شدند. یکی از این گودالها حتی با تیغه‌ای آجری به دو حجره تدفین تقسیم شده است. گاه جسد مرده بوریا پوش می‌شده یا پوششی از گل آخری داشته است. در دوره‌های دوم و سوم قره تپه، اجساد عموماً به سمت راست خوابانده می‌شدند. اشیاء داخل گورها غالباً شامل گردنبند و دستبند بوده است. یکی از موارد حیرت‌انگیز گردنبندی بود که دور گردن کودکی دوازده تا پانزده ماهه قرار داشت. بعلاوه، شمار کثیری اشیاء دستساخته، سفالینه‌های منقوشی که بر حسب شرایط ویژه لایه‌ای متفاوت می‌شده‌اند نیز وجود داشته است. در این دوره طرحهای هندسی ادوار متقدم، جای خود را به نقوش انسانی دادند، و نقشمایه‌های حیوانی که شاخص دوران سوم نمازگاه‌اند، در اینجا به روشنی مدنظر بوده است. گفته می‌شود که گونه خاصی از این سفالینه‌ها با اشیاء منطقه شمالی فلات پیش ایرانی، مشابهت‌هایی داشته است. در راستای تغییرات دوره‌ای، در آیینهای تدفین نیز دگرگونی‌هایی حاصل شد که نشانگر نوعی تأثیر پذیری از همان منطقه فلات پیش ایرانی است. قره تپه در اواسط هزاره سوم خالی از سکنه شد.



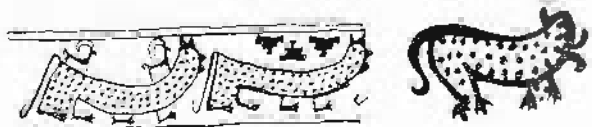
a

(الف)



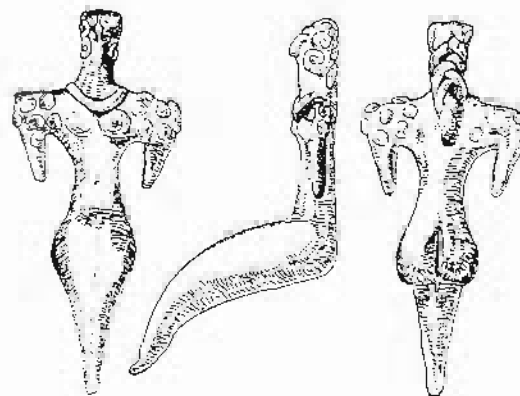
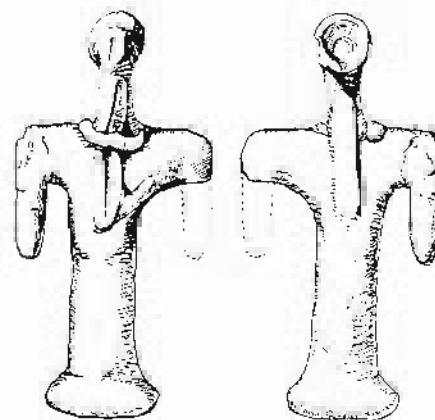
b

(ب)



(تصویر شماره ۶ سفال قره تپه (حدود ۳۰۰۰ ق.م)

(الف) ظرف گلین (ب) ظروفهای روی سفال: بزهای کوهی، پرندگان، پلنگها)



(تصویر شماره ۵. تندیسهایی از قره تپه)

واحه ژئوکسیور^{۱۵}، هزاره چهارم

در ۱۸ کیلومتری شرق رودخانه تجن - در مسیر سفلی هریرود - قرار گرفته است. مشتمل بر ۹ تپه است که هر یک ۵ تا ۸ کیلومتر از یکدیگر فاصله دارند. در اصل آگاهی ما از وضعیت اقتصادی، فرهنگی، و تاریخی اقوامی که در شمال کوپت داغ در هزاره چهارم می زیستند، بسیار اندک است. حفاریهایی که در منطقه مزبور به عمل آمده حاکی از آن است که کلیه روستاهای موجود در این واحه عموماً در دوران آنو - نمازگاه متقدم ساخته شده اند، با ذکر این که قدمت روستاهای کوهپایه کوپت داغ به دوران نوسنگی و اوایل دوران دیرین فلزی می رسد. پایان فعالیت این مکانهای دیرین فلزی در هزاره چهارم - همزمان با نمازگاه اول و دوم بوده است - آنگاه که رودخانه تجن به غرب تغییر مسیر داده، و در تعاقب آن، مکانهای مزبور متروک گردید، پایان یافت. ناحیه مرکزی واحه ژئوکسیور، بنا بر شواهد، محل اسکان مردمانی از گونه مستقر در زیستگاههای قره تپه - نمازگاه، بوده است. بناهای این واحه عموماً خشت ساخته بودند، و روستاها، مراکز زیستی و خانگی آن مجموعه های مستقل و مجزایی را تشکیل می دادند. اتاقهای تدارک یافته در منازل این واحه معمولاً در اندازه های کوچک بودند، مگر یک اتاق که علاوه بر بزرگتر بودن، اجاقی مستطیلی در گوشه ای داشت، و کف آن به رنگ سیاه و سرخ نقاشی شده بود. در جلوی هر خانه، محوطه کوچکی وجود داشته که در گوشه ای از آن احتمالاً جایی برای انباری تعبیه می شد. طرح ساختاری مزبور به گونه ای با عناصر ساختاری جیتون مشابهت دارد. وجود دیوارهای موازی کوتاه حاکی از آن است که احتمالاً برای خشک کردن گوشت یا غلات مورد استفاده داشته است. توصیف مزبور در حالی که روستاهای واحه ژئوکسیور را ترسیم می کند، نمایانگر یک روستای کوچک در دوران آنو - نمازگاه نیز می باشد. در این دوره، زیستگاه مرکزی ژئوکسیور متقدم، محدوده ای به مراتب وسیعتر را در برداشته که بازسازی طرح آن بسیار دشوار است. اما همین واحه در دوران دیرین فلزی و سطا، زیستگاههای

متعددی پیدا می کند، که از آنجمله است زیستگاه تپه یالانقاش^{۱۶}. دوره یالانقاش در تاریخ این ناحیه به دوره ای اطلاق می شود که جمعیت واحه ژئوکسیور بیشترین تعداد خود را داشته است. مجموعه کاملی از سفالینه های زیستگاه یالانقاش در واحه ژئوکسیور پیدا شده است. افزایش روستاهای این واحه در راستای افزایش جمعیت آن تحقق یافته است. شرایط مذکور در تعاقب فرایندهای داخلی جامعه ایجاد شده و فقط در همان شرایط نیز می توانست قابل توجه باشد. واحه ژئوکسیور به منزله کلیدی برای گشودن این فرایندهای فرهنگی - تاریخی در هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق. م بوده است. زیستگاههای یالانقاش در سرتاسر واحه حفاری شده است، دویخش شرقی و غربی در ساختمان آن مورد ملاحظه است. ساختمان بخش شرقی این مکان دارای یک اتاق مرکزی و تعدادی اتاقهای کوچک مجاور است. مجموعه شرقی احتمالاً به صورت یک زیارتگاه مورد استفاده داشته، در حالی که مجموعه غربی برای سکونت ساخته شده است.

سرانجام به شمار معدودی از مدفنه های یافت شده در دوره یالانقاش می رسیم. در زیستگاه مرکزی ژئوکسیور متقدم مدفنه ها به دفعات مورد استفاده بوده است. در خارج از روستاها گوری پیدا نشده، حتی نشانه ای نیز از به خاک سپاری وجود ندارد. حال آن که در دوره ژئوکسیور متقدم همواره زمینهایی برای این منظور کنار گذاشته می شده است. موارد مزبور به گونه ای غیر مستقیم شاهدهی است بر این مدعا که روستاها منزوی نبوده و به صورت یکپارچه و متحد شکل گرفته اند. از این رو، واحه ژئوکسیور در این دوره شکل یک جامعه درهم تنیده را داشته است.

تندیسهای بیشمار جنس مؤنث که نماد حاصلخیزی است. در این مکان پیدا شده است. در روی باسن تندیس گاه به جای نقش خورشید، بز به نقش درآمده است.

روابط فوق است. تلفیقی از مخلوقات عجیب انسانی با عناصر دارزی و مرغی از نقشمایه های متداول تزیینی در سفالینه های مزبور است. مقابر در آنو در حالی که به صورت یک سنت، انفرادی و در زیر زمین زیستگاهها تعبیه می شدند، در ژئوکسیور به صورت حجره های تدفین و برای بیش از یک جسد در نظر گرفته می شدند. در سال ۱۹۶۵ تعدادی گورهای دسته جمعی از دوران دیرین فلزی در ژئوکسیور کشف شدند که به ظاهر زیارتگاهها و محرابهای کوچکی در کنار آنها تعبیه شده است. انسانشناسان با بررسی شماری جمجمه، گمان برده اند که باید مهاجرتی از فلات پیش ایرانی به بخش جنوبی ترکمنستان کنونی صورت گرفته باشد.

نظایر این مورد، عیناً در مدفنهای بخش متأخر تپه آلتین^{۱۷} (آلتون)، در غرب رودخانه تجن (اواخر هزاره سوم تا عصر مفرغ) در سال ۱۹۶۵ پیدا شده است. کهنترین سفالینه های آن که در لایه های مختلف به گونه های متفاوت آمده، به طور معمول آرایه ای از طرحهای هندسی دارند.

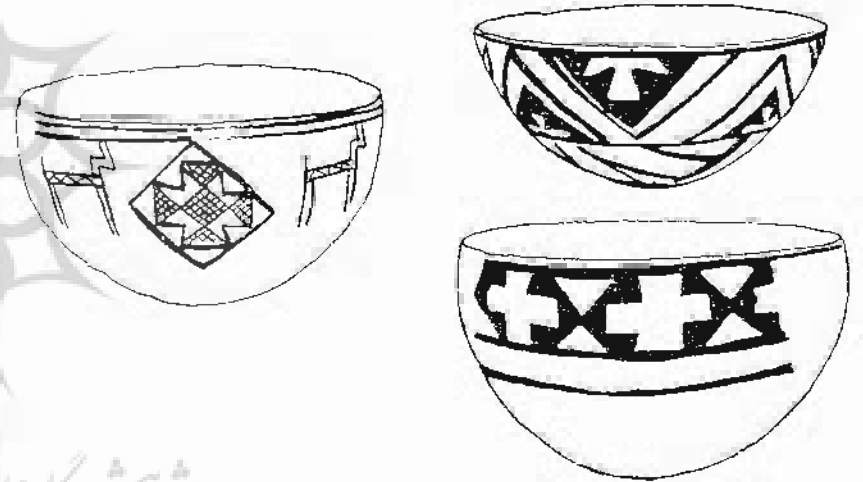
برخی از تندیسهای تپه آلتین نظیر آنهایی است که در تصویر شماره ۳ از تپه نمازگاه نشان داده شده. در مواردی نیز عناصری از خط تصویر نگاشتی دیده می شود. در میان اشیاء مکشوفه از این تپه، گردنبند و ظروف سنگی نیز وجود داشته است.

در حالیکه برخی از یافته های دوران دیرین فلزی تپه مزبور حاکی از نوعی تماس با فلات پیش ایرانی، و بین النهرین است، تندیسها و سفالینه های آن دارای توالیاتی بالنسبه مشترک با بین النهرین، هند، و به ویژه هارپا هستند که بر نوعی تماس با ایشان حکم می کند. در لایه های آغازین هزاره دوم این تپه مهرهایی از مفرغ، نقره و رس با طرحهایی از جانوران سه سر پیدا شده است. باستان شناسان یافته های از این قبیل را متأثر از عیلام و سومر قلمداد کرده اند.

با مروری بر شیوه ساخت تندیسها، احتمالاً چنین نتیجه گیری می شود که در پیکره های کهنتر ملاحظات واقع گرایانه، بیشتر مدنظر بوده است. اما متأخرترها، و به طور معمول رتبه النوعهای سنگ ساخته یا رسی به مرور تغییراتی یافته اند که به ظاهر بیشتر در پیوند با آیین باروری بوده است.



تصویر شماره ۷. تندیسهای دوره نمازگاه II از تپه بالانقاش



تصویر شماره ۸. سفال ژئوکسیور (اواخر هزاره چهارم)

انبوه سفالینه های یافت شده در تپه های ژئوکسیور شامل گونه های ابتدایی نامنقوش تا نقشدار بسیار چشمگیر است. علاوه بر تندیسهای مزبور، پیکره های انسان-گونه ژئوکسیور ترکیبهای کاملاً متفاوتی دارند. در اینجا نیز پیکره ها نظیر قره تپه در حالتی ایستاده و به گونه ای بسیار ماهرانه تجسم شده اند. مردمان ژئوکسیور با ساکنان کوهپایه های کوپت داغ تماسهای گسترده ای داشتند. سفالینه های چندرنگ با نقشپردازی ابتدایی بر زمینه کرم رنگ، زردوش، و تزیینات سرخ و سیاه بر آن مؤید

در غیر واقعی نشان دادن برخی از مواضع اندامگان زنان به ویژه، مبالغه بسیار شده است. در طی هزاره اول و شاید اندکی پس از آن اثری از پیکره سازی گونه عصر مفرغ در ترکمنستان کنونی در دست نیست، و احتمالاً این وقفه طولانی بیشتر به خاطر پیدایش گونه های جدید آیینی، از جمله گرایشهای زرتشتی بوده است.

در ادامه، صحراهای پهناور کوهپایه های کوپت داغ و واحد ژئوکسیور را از دره مرغاب (مرگیانا) - مکانی که تمدن با گونه خاصی از فرهنگ نمازگاه (عصر مفرغ متأخر) در آن بسط یافته بود - جدا می کرده است. مهمترین مکان باستانشناختی این خطه تپه یاز^۱ (در شمال شرقی مرو) است که دارای استحکاماتی نیز هست و گاهشماری آن طبق بررسی ماسون (به حدود قرن هشتم تا چهارم ق.م) می رسد. تداوم فرهنگ موجود به یاری لایه های خوش برش آن، امکان قیاس گاهشماری مرگیانا را با هارپا، ایران، افغانستان، خوارزم، باختر (باکتری)، سغد و غیره، فراهم آورده است.

در منطقه مرو بود که عصر مفرغ متأخر و آنگاه تمدن پارتیان متقدم همگرا شدند. پیش از آن که عوامل انحطاط فرهنگهای تأثیرگذار بر مرو را مرور کنیم، به خلاصه برداشتی از تولید، ذوب و کاربرد فلز از هزاره های سوم تا اول ق.م در آسیای مرکزی، به ویژه در ترکمنستان کنونی و به وسیله فرهنگهایی که در اعصار نامبرده در کوهپایه های کوپت داغ می زیسته اند، می پردازیم. کوره های ذوب مس از اواسط هزاره سوم تا دوم در ترکمنستان کنونی موجود بوده است. در این دوران تماسهایی با شمال شرقی فلات پیش ایرانی، آسیای غربی، بین النهرین و هارپا برقرار شد. نیمه دوم هزاره دوم تا نیمه اول هزاره اول، مشتمل بر دو دوره مفرغ متقدم و مفرغ متأخر است. این دوره ها شاهد ایجاد کوره های ذوب مفرغ در سرتاسر ترکمنستان کنونی در بسیاری از مناطق آسیای مرکزی بود. اما به رغم فراوانی احتمالی فلز و طرق استفاده از آن، مصنوعات فلزی در کوهپایه های کوپت داغ در دوران دیرین فلزی و سطا موارد استعمال گسترده ای نداشتند، و بجز سنجاقهای سرهمی که بیشتر به آن اشاره شد، و آرایه هایی از سیمهای درهم تافته فلزی، همچنین مجموعه ای از ابزارهای ناچیز فلزی و گهگاه سرنیزه که عموماً از منطقه آنو به دست آمده شیء چشمگیر فلز ساخته دیگری از

این فرهنگها در دست نداریم. از ابزارهای چخماقی نیز، مگر در مواردی که برای تیغه داس مورد مصرف داشته، و سنگ آهک که برای ساختن آسیاب دستی و گاه هاون به کار می رفته، ساخته های دیگری در دسترس نیست.

پایان بخش این مبحث، بررسی عوامل و طبیعت پیشرونده خشک است که تمدنهای ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ ساله را در زیر لثافی از شن فرو برده است. این مورد در خوارزم به گونه ای بسیار جدی ویرانگر بوده است. اما در مرگیانا صورتی متفاوت یافت، چون در چندین هزاره پس از تمدنهای پا گرفته در کوهپایه های کوپت داغ، سیستمهای منظم آبیاری جدیدی به وجود آمد که در بسیاری از موارد دو رنگذارنده شن ریزه ها در ترکمنستان کنونی بود. بار تولد، معتقد است که خشک شدن ترکمنستان به خاطر تغییرات آب و هوایی در منطقه پدید نیامده، بلکه بیشتر در تعاقب تغییرات وابسته به شرایط آبهای روی زمین پدیدار شده است.

طبق بررسی دیرین شناسی گیاهی هزاره پنجم تا سوم ق.م در منطقه وسیعی از ژئوکسیور، نیز دالان کوهپایه کوپت داغ، وجود عناصر کرین شده گیاهی حاکی از آن است که در ۷۰۰۰ سال پیش گیاهانی نظیر نی، گیاهان آبی و سپیدار همانند آنچه که امروزه نیز در واحه هستند، وجود داشته است.

بدیهی است که در آب و هوای سوزان، کاهش آب مخازن بومی نیز می توانست فاجعه آفرین باشد، با اینحال همواره در جوار مکانهای متروک به طور ثابت زیستگاههای دیگری ایجاد می شد.

در حدود اواسط هزاره دوم، تغییرات مشابهی در شرایط جوئی بسیاری از مناطق آسیایی از جمله ترکمنستان کنونی، شمال فلات پیش ایرانی، دره هند و غیره پدید آمده بود، و بسیاری از مکانها متروک شده بود. جای تعجب نیست اگر برخی از محققان پایان فرهنگ هارپا و نقل و انتقالات مهم جمعیتی پدید آمده در این زمان را در همین راستا بیندارند. *

* خلاصه برداشتی تلفیقی از کتابهای:

1) *Central Asia, Turkmenia Before the Achaemenids* V. M. Masson and V. I. Sarianidi. Thames and Hudson 1972

2) Archaeology in Soviet Central Asia By Gregoire Frumkin
Leiden/koln F. J. Brill 1970

Turkmenistan On the Great Silk Roads E. Atagarryev T.
Khodzhanizayov Ashkhabad 1970

۲) تعابیر واژگانی مرو

صورت‌های بازمانده واژه مرو در اسناد گوناگون دارای اشکالی است که با یاری گرفتن از بندهایی از کتاب «شهرستانهای ایران»^{۱۹} و واژه‌نامه بار تولومه^{۲۰} و از کتاب «ایران‌شهر» نقل می‌شود:

مورو Mōuru در اوستا

مورو Murv فارسی میانه

مورو Murv " "

مارگ Mary ارمنی

رابطه آوایی مرو Marv، مورو Murv در فارسی میانه، مرو Marv در فارسی نو و مورو Mouru در اوستا با مرگو Margu در فارسی باستان، هنوز به طور دقیق روشن نشده است. "g" در مرو فارسی نوبلی شده و به تلفظ درآمده است. مورو Murv «پرنده» در فارسی باستان؛ مرگا Mrga در اوستا، مورگ Mury در فارسی نو.

توجیه صورت لغوی «مرو» Marv به عبارت نیبرگ^{۲۱}:

مورو Mouru، مرغو Maryu در اوستا، مرگو Margu در فارسی باستان.

مرو، در نزد جغرافی دانان اسلامی به مرو شاهجان Marv Sahjan (=فارسی

شاهگان، منسوب به شاه؛ در عربی روح الملک^{۲۲}؛ در یونانی مرجانوس*) معروف

بوده است.

19. Sharestanha-ye-IRAN: J. Markwart 1931 Roma. A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr P. 45

20. Alte iranische Wörterbuch: Christian Bartholomae Berlin 1961

21. Amanual of Pahlavi: Henrick Samuel Nyberg Weisbaden 1974. P. 127

۲۲. واژگانی که با علامت * مشخص شده‌اند از لغتنامه دهخدا می‌باشند.

پس از ذکر گونه‌های مختلف قرائت واژه مرو، با ذکر بندی از سروده مهریشت^{۲۳} (بند ۱۴، یشت ۱۰) درباره مرو، مبحث را آغاز می‌کنیم. در این بند شرایط طبیعی سرزمینهای شرقی ایران از روزگاری که آریاییها در آن سکونت داشتند، و به گونه یکجانشینی به رعمه داری و کشاورزی می پرداختند، با کلامی آهنگین و موزون ترسیم شده است.

«آنجایی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند. آنجایی که کوههای بلند و چراگاههای بسیار برای چارپایان موجود است. آنجایی که دریاها عمیق و وسیع واقع است. آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی رانی باخیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورد بسوی مرو هرات بسوی سغد (گو) و خوارزم شتابد.»

در ادامه، گزیده‌ای از تفسیر رسای نیبرگ را نیز پشتوان همین بند می‌کنیم.

«نمایی که در مهریشت در پیش چشممان ما قرار می‌گیرد، نمایی است درخشان و پرشکوه از یک سرزمین آریایی با سرزمینهای چراگاهی فراخ، رعمه‌های فراوان چوپانان و تیره سالاران کوشا و کشتیرانی‌های پرآمد و شد بر روی آمو دریا و رودهای واحه مرو.^{۲۴} نیز درباره ۱۳-۱۴ مهریشت، «مرو، هرات و سغد و خوارزم اثیریوشیانه Airya - Shayana - یعنی اشیان آریاییها، یاخان و مان ایرانیها آورده شده است^{۲۵}؛ همچنین در فرگرد اول و نندیداد از «شانزده سرزمین آریایی» نام برده که مرو در زمره آنهاست، و گوید «هریک از این کشورها را اهورا مزدا نیک و نغر و بی آایش بیافرید اما اهریمن بدگنش در روی هر یک از آنها از روی ستیزه و کین آسیبی پدید آورد.»^{۲۶}

در ادامه، بحث مربوط به شهر مرو را با ترجمه بندی از بخش شانزدهم کتاب بددهش به عنوان شاهد مثال دیگری پی می‌گیریم که با نظر گزارنده محترم آن آقای بهار،

۲۳. پورداود. یشتها (جلد اول) تفسیر و تألیف. انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی و ایران

لیک صفحات ۴۲۹ و ۴۳۱

۲۴. هنریک ساموئل نیبرگ. دینهای ایران باستان. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها. ۱۳۵۹. صفحات ۵۷ و ۵۸.

۲۵. پورداود. آنهاینا، پنجاه گفتار. به کوشش مرتضی گرجی. مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر. ۱۳۴۱-۱۳۴۳. صفحه ۱۱۳.

۲۶. همان کتاب. صفحه ۱۱۲.

سامان یافته است.

«سدیگر، بهترین (سرزمین) مرو کنشور آفریده شد که بدو جریان کارها (با) نام بسیار کنند. او را دشمن حرکت سپاه بیش آمد؛ زیرا همواره سواران آنجا را بیش گیرند و همجنس بازان، دزدان، ستمگران، ملحدان بدسخن مردم پارسا را رنج رسانند.»^{۲۷}

بند مزبور نمای روشنی از سرزمینی را می نمایاند که همواره در زیر سم ستوران ستمگران و در معرض تهاجم و تجاوز بدکنشان قرار داشته است؛ و چنان که در ادوار تاریخی شاهد آن خواهیم بود به دفعات به نابودی کشانده شده است؛ و کاربرد اصطلاح همجنس بازان در این بند احتمالاً اشاره به دوره سلطه گری یونانیان در این خطه دارد، زیرا که ایشان از دیرباز به این صفت متصف بوده اند. هر چند که این عمل نکوهیده از قدیم الایام به صورت یک سنت در شرق میانه و گاه به گونه ای غیر علنی در شرق نزدیک هم ملاحظه شده است.

در واقع بخش شانزدهم بندهش با فرگرد اول و ندیداد که پیشتر به آن اشاره شد، شباهت دارد. اهمیت این شهر باستانی از ایران به اندازهای است که «مقدسی به نقل از قتاده آن را «مادر شهر» (ام القری) خراسان^{۲۸} ذکر کرده است.

«ربع مرو در امتداد مرغاب یا مرو رود واقع است. این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر گردیده به مرو کوچک می رسد و از آنجا بسمت شمال منحرف می شود و به طرف مرو بزرگ می رود و از آنجا به نهرهای بسیار منشعب گردیده بالآخره در ریگستان بیابان غز ناپدید می گردد.»^{۲۹}

مرغاب، رودی که از پشت بامیان می آید به روایت ابن حوقل^{۳۰}، در «اصل مرو آب بوده»، به نقل از اصطخری^{۳۱} «نام محلی است که آن رود از آنجا سرچشمه می گیرد».

۲۷. فرنیغ داد گئی. بندهش. گزارنده مهر داد بهار. انتشارات توس. ۱۳۶۹. بند ۲۰۶

۲۸. ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی. صفحه ۴۳۳.

۲۹. گئی لسترنج. جغرافیای تاریخی. سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. نگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷. صفحه ۴۲۳

۳۰. ابن حوقل. صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵ صفحات

۱۶۴ و ۱۷۰

۳۱. لسترنج. گئی. صفحه ۴۲۳.

صاحب کتاب نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر^{۳۲} نیز در همین باره می گوید که «رود مرو شاه جان بسی بزرگ باشد از کوههای بامیان سرچشمه می گیرد و پس از گذشتن از مرو رود به دریاچه زره می ریزد.» مقدسی^{۳۳} که مرغاب را رود مروین، یعنی دو مرو نامیده است گوید «این رود تا مرو علیا (یعنی مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلا (یعنی مرو بزرگ) می رود.» مرو علیا یا مرو رود (مروالرود) شهری است نزدیک مرو شاهجان، «با نعمت و آبادان، و بردامن کوه نهاده است و میوه بسیار، و در بین آندو که مسافتی پنج روزه فاصله است نهر عظیمی به همین نام قرار دارد.»^{۳۴} مرو سفلا (مرو بزرگ) چنان که از نامش پیداست، شهری است بزرگ و جایی با نعمت بوده است. در قرون وسطی شاهجان نام گرفت تا با مروالرود که مرو کوچک است اشتباه نشود.^{۳۵}

نگارندگان نزهة القلوب و صورة الارض در توصیف از شرایط ارضی یعنی زمینی که شهر مرو در آن شکل گرفت، نیز حاصلخیزی آن زمین در اصل به گونه ای تفصیلی این طور نقل کرده اند:

«این شهر در زمین هموار و دور از کوههاست و در حدود آن کوهی نیست و زمینش شوره و ریگزار و بناهایش از گل است.»^{۳۶} نظیر همین روایت عیناً در کتاب المسالک و الممالک^{۳۷} آورده شده است. در ادامه در باب حاصلخیزی آن آورده اند که «یک من غله چون آنجا زرع کنند در سال اول صد من در سال دوم سی من و در سال سوم ده من حاصل دهد. هوایش متعفن است و درو بیماری بسیار بود. بتخصیص علت رسته آبش از مرو رود است و قنوات زمینش شورناک است و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و

۳۲. شمس الدین محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی. نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر. ترجمه سید حمید طبیان. شهریور ۱۳۵۷. صفحه ۱۷۹

۳۳. احسن التقاسیم. جلد دوم. صفحه ۴۸۴

۳۴. برداشتی تلفیقی از: یاقوت معجم البلدان؛ و سید جلال الدین طهرانی، حدود العالم من المشرق والمغرب

۳۵. نقل به مضمون از: سرزمینهای خلافت شرقی صفحه ۲۴۲

۳۶. صورة الارض. صفحه ۱۴۷

۳۷. ابی اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری (المعروف بالکرخی). المسالک و الممالک. تحقیق، الدكتور محمد جابر عبدالعال الحسینی. مراجعه محمد شفیق غربال (۱۳۸۱ هـ - ۱۹۶۱ م) صفحه ۱۴۷

جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه [با] ریگ روان است»^{۳۸}.

در راستای تأیید روایات مورخان اسلامی، نیز توجیه تطبیقی روایت فوق با آنچه که به تفصیل در صفحه ۲۴ شاهد آن بوده‌ایم، به وضوح در جریان تصویری از وضعیت طبیعی زمینی قرار می‌گیریم که زمانی مرو می‌بایستی در آن شکل بگیرد. البته تصویر فوق با آنچه که پیشتر در سروده مهریشت دیده‌ایم، که ظاهراً به گونه‌ای مرو را پس از سامان بخشی سازگان آبیاری آن به تصویر کشیده تفاوت بسیار دارد. اما آنچه که بیش از شکل طبیعی زمین دوران پیش از شکل‌گیری مرو حائز اهمیت است، شرایط خشک و ویرانگر این خطه است که فرهنگهای بسیار کهن (ترکمستان کنونی) را به نقل از بند فوق در زیر نودهایی از ریگ روان مدفون ساخته.

استوره پیدایش کهندژ مرو

افسانه شکل بندی بنای شهر مرو - که بیشتر در قالب کهندژ مطرح شده است - بنا به اقوال مورخان اسلامی و انگشت شمار مورخان غیر ایرانی نظیر کریستن سن که از تأثیر پذیرهای روایات این مرزوبوم بهره‌های فراوان جسته‌اند، به تهمورث نسبت داده شده است. تخمورث^{۳۹} (= تهمورث در عربی و فارسی)، که جزء اول آن به معنای نیرو است، (دریشت‌های مقدم) تخم اوروی^{۴۰} Taxma Urupi؛ زیناوند، ترکیب عامیانه لقب تهمورث با زین (سلاح) است و به معنای کسی است که کاملاً مسلح باشد^{۴۱}؛ یا به روایت حمزه اصفهانی در تاریخ پیامبران و شاهان، زیناوند، یعنی مرد با سلاح تمام است.^{۴۲} در شاهنامه فرمانروای دیوبند پیشدادی ذکر شده است. به قول صاحب مجمل التواریخ و القصص، «او در عمارت بیژرود و اول نوشتن و خواندن در عهد او بود،

۳۸. حمدالله مستوفی قزوینی. نزهة القلوب صفحه ۱۹۳

۳۹. آرتور کریستن سن. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶. صفحه ۹۸

۴۰. همان کتاب. صفحه ۲۲.

۴۱. آرتور کریستن سن. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. احمد تفضلی. ژاله آموزگار.

جلد اول. نشر نو. تهران ۱۳۶۳. پانوشت صفحه ۲۲۸

۴۲. حمزه اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهان. ترجمه جعفر شعار. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

جانوران وحشی را اهلی کرد و شکار آموخت»^{۴۳}. «به کشورها سفر کرد، و بناهای بسیار بنیاد نهاد و بیشتر شهرهای پارس را بساخت و در بر آوردن نیکوکاران و ریشه کن ساختن ستم پیشگان همت گماشت و در خشم بر اهریمن تا بدانجا شد که بر اهریمن سوار گشت و او را در نقاط دور و نزدیک زمین بگردانید. دوران سلطنت تهمورث را سی سال ذکر کرده‌اند. پارسیان صورت او را در کتابها و کاخها و امثالهم سوار بر اهریمن نقش می‌کنند.»^{۴۴} کریستن سن، «تهمورث را با آریوک زائیس Agroxaïs سکایی یکی گرفته است. به قول وی آریوک زائیس در داستان سکایی نام نخستین پادشاه ملتی بنام آریا بوده که در اوستا آریا Arpa شده است.»^{۴۵}

کریستن سن، «تهمورث را احتمالاً قهرمانی افسانه‌ای می‌شمارد که از مردمان خطه جنوبی خزر به عاریت گرفته شده است، و در اصل نام نژاد قبیله‌ای سکایی موسوم به ریه بوده است. این نام گاهی به عنوان نام قبیله‌ای یا ملتی و گاهی به عنوان نژادی در بخشهای گوناگون آسیای مقدم یعنی جایی که سکاییان مهاجرتهای خود را در نخستین نیمه هزاره آخر ق. م گسترش دادند، به کار رفته است.»^{۴۶} صاحب کتاب التنبیه والاشراف می‌نویسد که «به سال سی ام پادشاهی وی (تهمورث) زرادشت پسر پورشسپ پسر اسپیتمان دین مجوس را به وی عرضه داشت که آنرا پذیرفت و مردم را به پذیرفتن آن وادار کرد و بجنگید تا این دین رواج یافت. ایرانیان پیش از آن بر دین حنفیان یعنی صابیان بودند و این مذهب را بوذاسپ به تهمورث عرضه داشته بود.»^{۴۷} در روایات اسلامی بنای کهندژ بابل نیز به تهمورث نسبت داده شده است. تهمورث زیناوند (= هوشیار)^{۴۸} نیز آورده شده است.

۴۳. به تصحیح ملک الشعراء بهار. مجمل التواریخ و القصص. بهمت محمدرضا مضافی دارنده کلاهد خاور چاپ دوم صفحه ۲۹

۴۴. نقل به مضمون از: عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری. تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار الملوک القرمس و سیرهم یاره نخست ایران باستان به پیشگفتار و ترجمه محمدرضا فضائلی. صفحه ۱۱

۴۵. محمد جواد مشکور. ایران در عهد باستان. انتشارات دانشمندی عالی تهران. ۱۳۴۷. صفحه ۷۸

۴۶. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. کریستن سن. صفحه ۲۲۶

۴۷. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. التنبیه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۹. صفحات ۸۵ و ۸۶

در گذر از مقوله تهمورث بنیانگذار کهن‌دژ مرو، و با نگاهی گذرا به تواریخ اسلامی که اکثر روایت مذکور را بازگو کرده‌اند، در جست‌وجوی نقطه آغازین پیدایش آن به مکتوبات (متون) ایرانیان کهن می‌رسیم. پرواضح است که صحت تاریخی مقولاتی با این روند به دشواری در چارچوب کرونولوژی جا می‌گیرد. به‌طور معمول در متون قدیمه ایرانی ظاهر آنجایی که شرح واقعه‌ای نمی‌شود از قلم بیفتد، در عین حال ضبط مستندی برای تأیید و توجیه آن وجود ندارد، بی‌درنگ زنجیره‌های پیوندساز اسطوره‌ای به مدد می‌آید و به‌ظاهر هاله‌ای ابهام‌آمیز به قضیه می‌بخشد. وجه ظاهری این مقوله نیز اساطیری است و اساطیر در قیاس با تاریخ که براساس مشهودات و مکتوبات استوار است، اگر نگوییم و همی و داستانی، حداقل در نزد عوام تلفیقی از این دو تلقی می‌شود. اما چون هر علثی را معلولی است و هر پدیده‌ای را تاریخچه‌ای، از این رو، عملکرد و شخصیت مادی تهمورث اساطیری را چنان که در اقوال برگرفته از منابع مورد ارجاع دیده‌ایم، شاید بتوان با مواردی ملموس همداستان کرد. در مباحث گذشته، مورخ صاحب نام «گریستن سن»، در دو مورد به سکایی بودن تهمورث اشاره کرده است. اشاراتی از این قبیل هر چند که به تحقیق در کرونولوژی تاریخی جایی نداشته باشد، اما دست کم وجود یک شخصیت قهرمانی را توجیه می‌کند.

پیش از پرداختن به مقوله آتی (نکته دوم)، بررسی شخصیت تهمورث حداقل در اینجا در دو حوزه تبیین شدنی است. ۱) حوزه اسطوره‌شناسی که بر قوانین خود ویژه اش متکی است و به یاری اسلوب و شیوه‌های خود با تصورات، تلقی‌ها، و مفاهیم نمادین موجود در فرهنگ معنوی بشر برخورد می‌کند، و از این رو، بدیهی است که این شخصیت یا هر شخصیت دیگری را از دید قوانین خاص خود بررسی می‌نماید. ۲) حوزه باستان‌شناسی که بیشتر با دستاوردها، و مانده‌های عینی پیش‌تاریخی سروکار دارد، و شخصیت موردنظر را در راستای خواستهای خود تبیین می‌نماید. بنابراین، در بررسی یک پدیده یا یک شخصیت در این دو حوزه هر چند که وصول به یک نقطه مشترک مدنظر باشد، لیکن نتیجه‌گیریها می‌تواند الزاماً بر یکدیگر منطبق نشود.

نکته دوم، ایجاد برقراری گونه‌ای رابطه بین واژه زیناوند (=سلاح=مرد با سلاح تمام) و عصری است که تهمورث کهن‌دژ مرو را بنیاد می‌گذارد. پی‌ریزی این کهن‌دژ به صورتی که پیشتر در بخش باستان‌شناسی، شاهد بوده‌ایم، می‌تواند با فرهنگهای دیرین فلزی (در جنوب ترکمنستان کنونی) انطباقی احتمالی پیدا کند. این توجیه بدان معنا نیست که علایم حیات در دوره‌های پیش از فلز در این منطقه (در کوهپایه‌های کوپت داغ) یا به عبارتی در حول نقطه‌ای که بعدها تمدن تاریخی مرو در آن جلوه‌گر می‌شود، وجود نداشته است، شاید بیشتر به لحاظ آن است که باستان‌شناسان دستاوردها و بقایای درخور ارزش بیشتری را در این دوره شناسایی کرده‌اند.

نکته موردنظر من جعل شناسنامه‌ای کهنتر از آنچه که کشفیات باستان‌شناسی برای این محل در نظر گرفته‌اند نیست، بلکه ایجاد رابطه‌ای معقول بین زیناوند =سلاح با عصر فلز است. نیک می‌دانیم که اگر این سلاح در دوران پیش‌دیرین فلزی مطرح می‌شد، می‌توانست از سنگ باشد، و یا آمیخته‌ای از سنگ و فلز و حتی در موارد نادری از چوب. چه این که در مراحل آغازین دوره دیرین فلزی چنین بوده است، و جزء دوم (کالکولیتیک =سنگ) شاهدی بر این مدعاست. با مروری اجمالی به مفاهیم مزبور، نیز وجود نمادین تهمورث زیناوند احتمالاً می‌تواند به گونه‌ای ایمانی بیانگر این واقعیت باشد که شکل بندی کهن‌دژ مرو از دوران فلز بوده است. ۴۹

مرگیانا (مرو) در آستانه تاریخ

مرو، یکی از کهنترین مناطق فرهنگی-تاریخی در خطه آسیای مرکزی است که با سازگان پیشرفته آبیاری مصنوعی و شبکه درهم‌تنیده زیستگاهها، و یادمانهای استوار معماری عصر مفرغ مجهز بوده است.

مرو، واحه‌ای است استراتژیکی در صحرا، بین سیحون و فلات خراسان امروزی که از کهنترین روزگاران، مرکزی پرجمع بوده و چهارراه بزرگ بازرگانی و قطب راههای کاروان‌رو که مراکز تجاری ایران، افغانستان، روم شرقی (بیزانس) و چین را

۴۹. با تشکر از همکاری همکار ارجمند آقای مهدی قریب.

به یکدیگر پیوند می‌داد، محسوب می‌شده است. بر سر راه ابریشم به سوی چین قرار داشته و مرکز مهاجرت اقوام و قبایل در آسیای مرکزی بوده است. مرو، بزرگترین شهر شرقی در مرکز این واحد قرار داشته و در مقایسه با مراکز اصلی ولایات بزرگتر، از نظر اندازه و اهمیت مقام نازلتری داشته است.

در محدوده مرو باستان‌شناختی تعدادی مکان از اعصار دیرینه وجود دارد که هر یک در شرایط خاصی در زمان ایجاد شده، و سپس از بین رفته است. ذکر یک معبد پیش زرتشتی در زیستگاه تغلغ، که از کهنترین بناها در شرق باستان محسوب می‌شود و اکنون در منطقه صحرا قرار دارد، از آن جمله است. این نقطه مرکز تمدن خاصی بود که با تمدنهای همانند خود در ایران، هند و بین‌النهرین تماس داشته است. مرو باستان‌شناختی، دارای یک سلسله شهر با یادمانهای غولسنگی ۵۰ گونه است که در سی کیلومتری مرو امروزی (ماری) قرار دارد. محدوده‌ای به مساحت ۳۸۰ هکتار را می‌پوشاند، و حدود ۲۰ ساعت با آن فاصله دارد. در مرکز پرتراکم شهر گبر = گاوور = گرکالا^{۵۱} قلعه - مرگیانا آنتیوخیا (افطاکیه) باستانی (با وسعتی به میزان ۴ کیلومتر مربع، محل مرو دوران ساسانی)^{۵۲} - دژ عظیم و قدرتمند ارک قلعه قرار دارد که احتمالاً در قرن دوم ق.م ساخته شده است. سپس بنا به روایات به وسیله زندانیان رومی که پس از شکست در نبرد کاره (حران - در شمال غربی بین‌النهرین) به مرگیانا تبعید شده بودند، تجدید بنا شد.

اکنون پیش از بررسی اجمالی «گبر قلعه»، اختصاراً، ارک قلعه را از نظرگاه باستان‌شناسی (لایه بندی) مرور می‌کنیم.

لایه‌های سفلی فرهنگی کهنترین بخش مرو (ارک قلعه) به قرون VI - VII ق.م، به زمانهای آغازین شکل بندی ایالتی در دوزان پارسیان باستان یعنی به هخامنشیان می‌رسد. در این هنگام شهر با محوطه‌ای به مساحت تقریبی ۲۵ متر رقم زده شده.

50. cyclopean monuments

۵۱. Gyaur, gawer - kala, دایرة المعارف اسلامی ترکی. نوشته: ا. یا کوپوفسکی. ترجمه وهاب ولی. انتشارات وزارت فرهنگ ترکیه صفحات ۷۷۶-۷۷۳ (بی تا)
۵۲. و. و. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، آذرماه ۱۳۵۰

بناهای یادمانی آن به قرار قصور فرمانروایان، معابد، و سربازخانه‌هایی بوده است که بر صفت‌های بلند ۱۵ متری از خشت خام و در داخل محدوده محصوره‌ای بنا می‌شده است. این دوره از تاریخ مرو با قیامهای سال ۵۲۲ ق.م بومیان مرگیانی، علیه سلسله گریهای هخامنشیان همپیوند بوده است. مرگیان دوره اسکندری که به تفصیل ذیل هخامنشیان و پس از ایشان مورد بحث قرار خواهد گرفت، از نظر وضعیت جغرافیایی با شهر باستانی ارک قلعه منطبق دانسته شده است.

در ادامه تفسیری در باب مکان شهر باستانی «گبر قلعه» اضافه می‌شود که این شهر با مساحتی به وسعت ۳۶۰ هکتار با آنتیوخیا (انطاکیه) یکی گرفته شده است. ظاهراً در بناسازی شهر انطاکیه چنان که خواهد آمد، تجربه کم نظیر شهرسازی هلنی به کار گرفته شده بود. «گبر قلعه»، طرحی منظم با دیوارهایی پیرامون خود و چهار دروازه در وسط آنها داشته که دو شاهراه از آن می‌گذشته است. شاهراههای مزبور شهر را از جنوب به شمال، و از شرق به غرب قطع می‌کرده‌اند. بخش مسکونی مرو، شهری که به مرور خطه دولت‌مند در ایالت پارتی می‌شود، تنها منحصر به گبر قلعه نبوده است، بلکه در پیرامون آن یعنی در حومه شهری رشد کرده بود که با دیوار تدافعی محصور شده بوده است. بخشی از بقایای برجای مانده این دیوار موسوم به گیلیاکین چیلبرگ^{۵۳} هم اکنون نیز مورد مشاهده است.

سرستون گیچ‌اندود یافت شده در گبر قلعه که با برجهای آکانتاسه پوشانده شده بود، متأثر از گورنت بوده است.

در حفاری سال ۱۹۶۲ یک صومعه بودایی قرن دوم میلادی به گونه‌ای استثنایی در گبر قلعه کشف شده است. این صومعه دارای گنبدی عظیم به رنگ سرخ، و بودایی غول پیکر بود. سر بودا خسارت نادیده باقی مانده است (تصویر شماره ۹). مصالح ساختاری آن از گل رس و تراشه‌های کاه بوده، ارتفاع ۷۵ سانتیمتری دارد. پس از تلاشی مجسمه در قرن ششم تا پنجم ق.م، دورادور آن را با دقت محصور کرده‌اند. سکه‌های کوشانی یافت شده در این مکان نیز تاریخی از قرن دوم میلادی دارند.



(تصویر شماره ۱۰، ظرف متعلق به مرو. صحنه‌ای از ضیافت)



(تصویر شماره ۱۱. ظرف متعلق به مرو. صحنه شکاری)



(تصویر شماره ۹ مجسمه سر بودا)

بقایای مکشوفه از این معبد شامل ظروف کم نظیر رسی با تاریخی از قرن پنجم تا چهارم ق.م است. این ظروف به گونه‌ای غریب با تصاویر رنگین، اما نامرتبط با نقشمایه‌های بودایی عرضه شده‌اند. نسخ خطی متعددی که برای مصون ماندن در همین گلدان پنهان نگاه داشته شده بودند، به وسیله موریانه عملاً از بین رفته‌اند. تصاویر روی گلدان نیز هر چند در شرایط نامطلوبی نگاه داشته شده‌اند، اما به روشنی نمایانگر زوجی در یک ضیافت‌اند (تصویر شماره ۱۰). تصاویر بعدی از دو گلدان دیگر به ترتیب: (الف) صحنه شکار است. و شکارچی همان مردی است که در ضیافت بوده، و این بار سوار بر اسب می‌تازد؛ (ب) صحنه مرگ و عزاداری همان مرد در پرده سوم در روی گلدان به نمایش درآمده است (تصویر شماره ۱۱) از این دو قلعه که بگذریم، قلاع دیگری نظیر «قلعه سلطان» در غرب گبر قلعه، «عبدالله خان» قلعه در جنوب سلطان قلعه، و «قلعه بایر امعلی» وجود داشته است که به گونه‌ای با دوره‌های مختلف حیات مرو منطبق می‌شده‌اند.

اکنون پس از بررسی اجمالی مرگیانا (مرو)، جایگاه این ناحیه را به شهادت تاریخ در ادوار پنجگانه تاریخ ایران باستان به گونه‌ای که نقل شده است برمی شماریم. در مهریشت (بند ۱۴) که احتمالاً محیط جغرافیایی کهنترین بخشهای ایران شرقی را تشکیل می‌داد: هریوه (haraiva)، مرگو (Margu) «مرو» - در زمان مادها بخشی از هریوه (هرات) -، سغد (Sux δa-Su γδa)، خوارزم (Xvairizam)، گو (gava)، سغد یا بخشی از آن)، (is kata (?), Pouruta آمده است. از این رو، کلیه مواضع جغرافیایی فوق در حوزه رود هلمند (در شرق ایران) قرار داشته‌اند.^{۵۴}

ایران شرقی از قدیم‌الایام یک مرکز شاه‌نشین بود، و شاهان آن (کویان Kavian)، سلسله پادشاهان کیان قدیم‌اند که به ظاهر رؤسای قبایل شرقی ایران بوده‌اند. کریستن سن، در کیانیان نقل می‌کند که کوی Kavi دارای دو معناست: ۱- معنای شاه دارد، مانند کوی و یشتاسب (به روایات تاریخی پدر داریوش)، فرمانروای خطه ایران شرقی. نیز حامی زرتشت و زرتشت‌گرایی؛^۲ به معنای علمای مذهبی دیویسناس که در گاناها به کرات اشاراتی به جنگهای و یشتاسب با کویان شده است.^{۵۵} کوی، در ادبیات فارسی کی شده و معنای شهریار گرفته است.^{۵۶} در شاهنامه نیز در تعریف پادشاهان پیشدادی به دفعات از همین پیشوند استفاده شده است. به نظر می‌رسد که واژه کوی به لحاظ کثرت استعمال و حضور همه‌جانبه در خطه شرق ایران، احتمالاً ریشه از همانجا داشته باشد. در ادامه، نظریات فوق را با برداشتهایی از عبارات راویان اسلامی: که آورده‌اند «پادشاهان خراسان پیش از شاپور در آن [مرو سفلا] جا داشته‌اند»^{۵۷} نیز «مرو [مرو سفلا] شهری بزرگست و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی»^{۵۸}، تأیید و تکمیل می‌کنیم.

در اینجا اشاره مختصر به موضع جغرافیایی مرگیانا (مرو) و جایگاه آن در شرق



(تصویر شماره ۱۲. ظرف متعلق به مرو. صحنه عزاداری)

شکل بندی اخیر شهر مرگیانا (مرو)، و حضور قلعه‌هایی که به لحاظ پشتیبانی از شهر تدارک یافته بودند، احتمالاً به گونه‌ای مؤید بندی است که در صفحات آغازین این مبحث از کتاب «بند هس» آورده شده است.*

* در تهیه این بخش، بخشهایی از کتابهای زیر مورد استفاده بوده است.

- 1) Archaeology in soviet central Asia grégoirve Frumkin Leiden/köln-E.J.Brill 1970
- 2) Turkmenistan on the Great silk Roads E. ATAGARRYEV T. KHODZHANIYAZOV ASHKH ABAD 1990

54. Ilya. Gershevitch. *the Avestan Hyman to Mithra*. P.P. (174.175.176)

۵۵. کریستن سن. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. صفحات ۲، ۶ و ۱۱

۵۶. پورداود. آناهیتا، پنجاه گفتار. صفحات ۲۸۸ و ۲۸۹

۵۷. شمس‌الدین محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی. نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر صفحه ۳۸۰

۵۸. سید جلال‌الدین تهرانی. حدود العالم

ایران برای توجیه مطالب مقوله اخیر که بیشتر حول ایران شرقی بوده است، ضرورت پیدا می کند. در تاریخ قدیم ایران مرگیانا یکی از مناطق تحت نظارت باکتریا (باختر) در ایران شرقی بود که بنا بر روایات تاریخی کوی و یشتاسب، پدر داریوش برای دوره ای در آن فرمان می رانده است.

اکنون، اشاره مختصر به اوضاع جامعه شناختی و جغرافیایی منطقه شرق ایران و آسیای میانه به گونه ای هم راستا احتمالاً می تواند تبیین کننده باشد. شرق ایران همواره در معرض تاخت و تاز اقوام مختلف از آسیای میانه قرار داشت. شهرهای مستحکم و باروداری که به اختصار مورد بحث قرار گرفتند، و همچنین شرایط استراتژیکی و اوضاع جغرافیایی منطقه به گونه ای بود که نمی توانست حکومت یکپارچه ای را سامان بخشد. شرق ایران، به شهادت تاریخ بارها صحنه مبارزات و طغیانهای ضد حکومتی بوده و بر اساس شواهدی که به مرور در جای خود ذکر خواهد شد به دفعات از فرامین شاهان ایران سربر تافته است. خوی آشتی ناپذیر و تهاجمی ایشان همین بس که در یک مورد به قول ریچارد فرای، کشته شدن زرتشت را در باختر روایت می کنند.^{۵۹} از سوی دیگر توسعه شهرهای شرقی که زائیده تهاجمات و دست اندازیهای ساکنان آن بوده ثروت و مکنت بسیار برای ایشان در پی داشت، که به ایجاد نوعی شکل گیری طبقاتی انجامید. آثار باز یافته از کاریزهای باستانی که در حدود خوارزم و مرو و بخارا کشف شده است از توسعه آبیاری در این نواحی حکایت دارد.^{۶۰}

پیگیر ایران شرقی نظریه برخی از نظریه پردازان غربی و شوروی به این قرار است: حقایق بسیاری زبان اوستایی را با گروه السنه اسکیت و آسیای میانه مربوط می سازد. در همین راستا، ظهور اوستا را از آسیای میانه می دانند. و استرووه، در زمرة کسانیا است که مرگو (مرو) را یکی از چند زادگاه اوستا شمرده است.^{۶۱}

۵۹. ریچارد فرای، میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صفحات

۶۰. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۶۱. م. ا. دیوکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵.

طبق بند آورده شده از مهریشت، مرگو (مرو) در زمان مادها بخشی از هریوه (هرات) و تابع دولت ماد بوده است. به نقل از دیوکونوف، اگر چنین نمی بود، «کوروش نمی توانست با باکتریا (باختر) جنگ کند.»^{۶۲} - «مؤلفان یونانی به وجود یک پادشاهی باختری در قدیم اشاره می کنند. طبق شواهد باستان شناسی در قرون هفتم - ششم ق. م در این نقطه کشاورزی با بکارگیری ابزارهای فلزی (آهنی) از واحه های کوهپایه ای گذشته در حوضچه رودخانه های بزرگ آسیای میانه واحه های کشاورزی توسعه می یابد. نخستین بار یک رشته قصبات شهر گونه مانند مرقند (سمرقند) در سغدیان، و شهر بزرگ گبر قلعه در (مرگیانا = مرغیانا) و باکتریا (بلخ) و شهر بزرگ قلعه میر (قبادیان) در باکتریا به وجود می آید»^{۶۳} - «ظاهراً مادیها بر مجموعه قبایلی که از آب تجن استفاده می کردند تسلط داشتند، و گویا این سلطه از هنگام سلطنت هوخستر آغاز شده است.»^{۶۴}

از نحوه عملکرد سیاسی مادها در سغدیان و خوارزم اندک می دانیم. از این رو، که منابع هخامنشی از تسخیر سغدیان به دست کوروش چیزی نمی گویند، بنا بر این اصل را بر این می گذاریم که ناحیه مزبور از زمان مادها در اختیار ایشان بوده است. اما درباره گذرگاه نفوذ ایشان به منطقه مذکور از طریق خوارزم یا مرگیانا (مرغیانا) تردید داریم. درباره برتری ماد بر خوارزم هم که نامی بی مسمی بیش نبود. و این خطه همواره در طول حیات سیاسی خود چه در دوره مادها، و سپس هخامنشیان مستقل عمل کرده، اطلاعات مختصری داریم.^{۶۵}

در دوران هخامنشیان منابع اطلاعاتی تاریخی مگر در مواردی انگشت شمار که ذیلاً می آید ذکری از مرگیانا (مرغیانا) نمی کنند، چون طبق روایت استنادی از مهریشت (بند ۱۴)، نیز کتیبه بیستون، این ناحیه در زمان داریوش بخشی از باکتریا (باختر) بوده است.

۶۲. همان کتاب، صفحه ۴۴۰

۶۳. م. م. دیوکونوف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اریاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.

۶۴. دیوکونوف، تاریخ ماد، صفحه ۴۴۰

۶۵. نقل به مضمون از دیوکونوف تاریخ ماد، صفحه ۴۴۰

بر اساس منابع اطلاعاتی هخامنشی، حضور مرگیانا در این دوره تاریخی به قرار زیر نقل شده است:

سازمان ابتدایی جامعه پارسی طبق کتیبه نوشته‌ها و به نقل از مورخانی نظیر هرودوت عبارت بود از اتحادیه‌ای = کنفدراسیون از قبایل ششگانه دهنشین، چهار قبیلۀ کوچ نشین و کوچ نشینان دیگری که ذکر نام فرد فرد آنها در این مقوله نمی‌گنجد، اما به دلیل موضع خاص جغرافیایی مورد بحث ما، نام بردن از دروپیک‌ها که بین مرگیانا (مرغیانا) و هیرکانی ساکن بوده‌اند، ضروری است. با این ترتیب، بر اساس مستندات موجود، قبایل کوچ نشین به طور کلی در سراسر کشور پراکنده بوده‌اند.^{۶۶}

به نقل از کلمان هوار، «از سفرهای جنگی کوروش در مشرق اطلاعات اندکی داریم، فقط می‌دانیم که وی مدت شش سال از ۵۴۵-۵۳۹ ق.م با مردمانی که بر ما شناخته نیستند و میان دریای خزر و هند سکونت داشته‌اند، جنگیده است. ماحصل آن تصرف شهر بلخ، تسلیم و فرمانبرداری مرگیانا (مرغیانا) و سغدیان - در تأیید نظریه‌ای که در صفحه ۴۰ ارائه شد - بوده است.^{۶۷}

در ادامه با درآمدی بر اوضاع پیش از زمان داریوش، موضع مرگیانا (مرغیانا) را در این مقطع زمانی پی می‌گیریم.

طبق شواهد تاریخی سرزمینهای آشوب زده‌ای که در آغاز حکومت داریوش وی را وادار به یک رشته عملیات جنگی در سرتاسر نواحی از پیش منضم شده به ایران نمود، در واقع باید زاینده‌اوضاع آشفته‌ای باشد که از زمان گئوماتا آغاز شده بود. دوران تاریخی مرگیانا (مرغیانا) با رویدادهای سال ۵۲۲ ق.م که مصادف با آغاز دوران فرمانروایان داریوش اول هخامنشی بود، پیوند ویژه‌ای دارد. در این دوران بومیان مرگیانایی یعنی خطه‌ای در دل ساتراپ نشین باکتریا (باختر) سر به شورش برمی‌دارند. کتیبه بیستون به قراری که ذیلاً می‌آید واقعه شورش مرگیانا را چنین

توصیف می‌کند.

بند ۳.۳۸.۱۰-۹، داریوش شاه می‌گوید ایالتی به نام مرگیانا علیه من سر به شورش برداشت. ایشان مردی مرگیانی (مرغیانی) را به نام فرادا به رهبری برگزیدند. من بی درنگ شخصی را موسوم به دادارشی که بنده من و ساتراپ باکتریا (باختر) بود به آنجا روانه کردم. من از این رو به او گفتم «با تمام نیرو، قوایی که خود را از من نمی‌دانند منکوب کن». پس از آن دادارشی با سپاهی به آنجا تاخت؛ با مرگیانیها (مرغیانیها) به جنگ پرداخت. اهورا مزدا مرا یاری کرد؛ به لطف اهورا مزدا سپاهیان من قشون متجاوز طغیانگر را درهم شکست. در روز ۲۳ آسیادی (aciyadiya) نبرد در گرفت.

۳.۳۹.۱۹-۲۱، داریوش شاه می‌گوید: پس از آن کشور از آن من شد. این است آنچه که در باکتریا (باختر) انجام داده‌ام.^{۶۸}

باید متذکر شد که در بندهای آغازین کتیبه بیستون که داریوش فهرست ساتراپ نشینهای خود را نام می‌برد، ذکری از مرگیانا (مرغیانا) به عنوان یک ساتراپ نشین مستقل نشده است. دامنه وسعت شورش در مرگیانا بر اساس روایات موجود - که همواره در تاریخ به گونه‌ای اغراق آمیز رقم زده می‌شود - با برجای گذاردن ۵۵۰۰۰ کشته و ۷۰۰۰ اسیر فرو می‌نشیند. نظر شاهان هخامنشی پس از داریوش که وارث صفت جهانگشایی او نیز بوده‌اند و از سویی اوضاع داخلی کشور را سامان یافته می‌دیدند، بیشتر متوجه مناطق خارج از خطه متصرفاتی ایران زمین بوده است. مرگیانای پیش از اسکندر در شامگاه هخامنشی منطقه‌ای مستقل و خارج از قلمرو باکتریا بود. طویف «پرتی» و «داهای هابی» که بعدها در سرزمین پرتوه، دولت پارت یا اشکانی را به وجود آورده بودند در آنجا سکونت داشتند. حدود مرگیانا در این دوره از شرق به باکتریا و از غرب به پارتیا بوده است.^{۶۹}

اکنون پیش از آن که به مرگیانای یونانی ماب زمان اسکندر بپردازیم، پایان کار پارسیان هخامنشی را در زمان داریوش سوم در این منطقه جست و جوی کنیم.

۶۸. ترجمه این دو بند از کتاب:

Old Persian Grammer - Kent American Oriental Series vol 33 1953 p.129

۶۹. نقل به مضمون از فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره دوم، سال اول، پائیز ۱۳۶۵، صفحه ۲۱۵

۶۶. نقل به مضمون از م.م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان، صفحه ۹۶

۶۷. کلمان هوار. ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. تهران، ۱۳۶۳.

داریوش سوم هنگام نزدیک شدن سپاهیان مقدونی با ملتزمین خود اکباتان را ترک گفت و به عمق ایران یعنی در خطوط راههای اصلی که بابل و اکباتان را با ساتراپیهای آسیای میانه مرتبط می‌داشت و از طریق راغا، و دروازه‌های خزر به مرگیان منتهی می‌گردید، شتافت. اسکندر بعد از مرگ داریوش خود را وارث هخامنشیان و پادشاه آسیا خواند. کلیه قوایی که علیه اسکندر وجود داشت در ایران شرقی و آسیای میانه متمرکز گردید.^{۷۰}

بر اساس روایت مزبور، احتمالاً ایران شرقی در هنگام تهاجم اسکندر یکی از مراکز شورشیان ضد یونانی بوده، و گویا بنای شهری را که بعدها در این حول و حوش به اسکندر نسبت می‌دهند به دلیل خرابیهای ناشی از مقاومت بومیان در مقابل بیگانگان صورت گرفته بوده است.

اکنون به نقل روایتی از بارتولد در این مورد می‌پردازیم «بر کرانه مرغاب، پیش از اسکندر شهری وجود نداشته است و اسکندر و جانشینان او یعنی سلوکیان در این منطقه زندگی شهری را ریخته‌اند.»^{۷۱} قول مزبور بی‌هیچ تعصب تاریخی و به شهادت مواردی که در صفحات پیشین همین مقوله مورد بحث قرار گرفته، صحت تاریخی چندانی ندارد. مواردی که سلب اعتبار علمی این قول را پشتوان است به قرار: الف) کثیبه بیستون، که اشاره به ساتراپ نشین بزرگ باکتريا - در همان محدوده به اصطلاح بی شهر - کرده است که مرگیانا در دل آن قرار داشته؛ ب) باکتريا از قدیم الایام مرکز یکی از ساتراپ نشینهای بزرگی بود که کوی و یشتاسب (پدر داریوش و حامی زرتشت) در آن فرمان می‌راندند است.

احتمالاً در تعاقب همین نظریه است که مورخان غربی اسکندر را بنیانگذار شهر قدیمی مرو قلمداد کرده‌اند.

چون داریوش بمرد، اسکندر خود را وارث تاج و تخت هخامنشیان خواند. او در قرن چهارم ق.م مرگیانا را متصرف شد. «آسیای مرکزی در حدود اواخر قرن مزبور طبق شواهد یونانی به سه ایالت مرگیانا، باختر، و سغد تقسیم شده بود. - بر اساس این

۷۰. م. دیاکونوف تاریخ ایران باستان، صفحه ۲۰۸

۷۱. بارتولد، آریای در ترکستان، صفحه ۶۴

تقسیم بندی مرگیانا برای نخستین بار از سیطره نفوذ باکتريا خارج شد - نخستین آنها با خراسان، و بخش جنوب شرقی قانات و خيوه، دومین بابدخشان؛ و سومین با قانات بخارا در شرق آمو [دریا] منطبق است. شهر عمده آن، مرو یا مروو Merou به نام بنیانگذار آن اسکندر به خوانده شده است. بعدها چون به وسیله آنتیوخوس سوتر تجدید بنا شد، به نام وی آنتیوخیا (انطاکیه) نامگذاری شده بود. [مکان شهر باستانی گبر قلعه را با مساحتی حدود ۳۶۰ هکتار با شهر آنتیوخیا یکی دانسته‌اند].^{۷۲} این شهر بر ساحل مرغوس، به قول آریان اپردوس Eparodus، و مرغاب کنونی قرار داشته است.^{۷۳}

از استرابون گزارش شده است که «چون آنتیوخوس (۲۸۰-۲۶۱ ق.م) از باروری سرزمین مرگیانا سخت به حیرت درآمده بود، فرمان داد تا شهر را با حصارى به طول ۱۵۰۰ استادیوم (واحد مقیاس یونانی - رومی و حدود ۲۵۰ کیلومتر مربع) محصور کنند.»^{۷۴} در ادامه به نقل از ریچارد فرای و در تأیید روایت استرابون «او [آنتیوخوس] واحد مرو را با دیواری در برابر حمله بیابانگردان آسیای مرکزی استوار ساخت.»^{۷۵}

متون مکتوب از بنیاد گذاری مرگیانای اسکندری که احتمالاً با «مکان شهر باستانی ارک قلعه انطباق دارد حکایت کرده‌اند.»^{۷۶} در اواخر قرن چهارم ق.م سرزمینهای امتداد رود مرغاب، جزئی از ایالات سلوکیه شده بودند. عملکردهای اسکندر در بیرون از قلمرو مرگیانا در حوزه کار ما نیست، اما اقوال گوناگون همپیوند با مرگیانای اسکندری - علاوه بر درآمد مختصری که در بندهای پیشین ذکر شد - با تئریاتی مناسب و مرتبط با این مقوله در پی خواهد آمد. پیش از آن که به نظریات مورخان اسلامی بپردازیم که کم و بیش در حول یک محور سخن می‌گویند، شایسته است به ذکر نظریه‌ای از مارکوارت که بیشتر متون کهن ایرانی را اساس قرار داده است، اشاره کنیم.

72. Turkmenistan on the Great Silk Roads.

73. Central Asia from the Aryan to the Cossak.

74. Turkmenistan on the Great Silk Roads

۷۵. ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، صفحه ۲۲۲

76. Turkmenistan on the Great Silk Roads

بنیانگذاری مرو و هرات از نظر تاریخی، به وسیله اسکندر تایید شده است. به قول پلینی تاریخ طبیعی دان، در [سرزمین] مرگیانا، اسکندر شهر اسکندریه را برپا کرده بود. این شهر به وسیله اقوام بربر و بران شد. آنتیوخوس، پسر سلوکوس در همان محل سیربانا = سوربانا [syriana] مأخوذ از سوریه است و علت این نامگذاری به لحاظ آن است که سیزده تن از شاهان سلوکی در سوریه نیز فرمان رانده بودند [را بازسازی کرد. نهر مرگوس (مرگوش Margus) از میان این شهر می گذرد و به دریاچه زوتا (Zotha) (؟) می ریزد. او [آنتیوخوس] ترجیحاً نام آنتیوخیا (انطاکیه) را برای این شهر برگزید. ۷۷

پیگیری نظریات فوق، اشارات غالباً داستان گونه ای است که از قول مورخان اسلامی آورده شده.

در تاریخ پیامبران و شاهان، نیز مجمل التواریخ، همچنین تاریخ بلعمی آورده شده که اسکندر در ایران دوازده شهر بنا کرد و همه آنها را اسکندریه نامید. مرو، در زمره یکی از آنها بود که در اخبار الطوال این گونه تفسیر شده است... اسکندر پس از رسیدن به آمل خراسان، راه بیابان را پیش گرفت و به سرزمینی رسید که بیشتر آن را آب فرا گرفته بود و به صورت بیشه زار و مرغزار درآمده بود، دستور داد جلو آب را بستند و آن زمینها خشک شد و آنجا شهری ساخت و گروهی را مسکن داد و برای آنها روستاها و دهکده ها و دژهایی ساخت و آن را مَرخائوس نام گذاشت که همان مرو است [معنای لغوی مرو سنگ سپید آتش زنه است] و به آن میلانوس هم می گویند. ۷۸ روایت دیگری نیز در همین باب از برگزیده مشترک باقوت حموی ذکر شده که برای اسکندریه شانزده جایگاه قایل شده و همه آنها را منسوب به اسکندر فیلقوس (فیلیپ) رومی (یونانی) دانسته است. «این اسکندریه مرعیلوس نامیده شده که همان مرو است». ۷۹ در ادامه، اصطخری در المسالک و الممالک می گوید: «اسکندریه در زمین مستوی ایجاد

شده که کوهی آن را احاطه نکرده است. زمین آن شن زار است و بنای آن گل ساخته. ۸۰»
به دنبال سلطه سلوکیان در ایران و جدالهای همه جانبه ایشان در خارج از کشور، «دیودوتوس دوم با اتحاد کشورهای سه گانه باختر، سغد، و مرو سلسله یونانی باختری را تأسیس و نواحی نامبرده را از حیطة قدرت سلوکیان منتزع می کند. ۸۱»
بر اساس شواهد تاریخی از دیرباز قدرتهای فاتح برای تثبیت و تحکیم سلطه جویبهای خود در کشور مفتوح اقدام به گونه ای کوچ نشینی می کردند. از هنگام سلطه اسکندر کوچ نشینهای مزبور به ویژه در شرق ایران - خطه ای که از گذشته های دور به استواری و پایمردی معروف بوده است - اسکان داده شده بودند. به نقل از فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، «این یونانیان اسکان یافته نه تنها پناهگاه تمدن یونانی بودند، بلکه دیودوتوس را هم در رسیدن به قدرت کمک کردند. ۸۲»

در دوره پارتیان، چون مرزهای سیاسی جغرافیایی ایشان در مشرق ایران و در منطقه ای از ترکمنستان کنونی - آسیای مرکزی - بوده است. از این رو، تعریف مرو در این دوره با جزئیاتی دیگر گونه تبیین می شود؛ بعلاوه شاید مختصری از وضعیت تاریخی پارتی در این مبحث نامربوط ننماید. «پارن ها»، بنیانگذاران حکومت پارتی، طایفه ای اسکیتی (سکوتی) از اتحادیه داهه ییها و مرتبط با قبایل کوچ نشین آسیای میانه بودند که در قرن سوم ق.م از آسیای مرکزی از ناحیه سیر دریا به سوی مغرب شتافتند. ایشان ساتراپ نشین پارتی - سلوکی را مسخر شدند و در مسیر حرکت خود اسکندریه (مرو اسکندری) را در مرگیانا دوباره ساختند. آنگاه شاه نشین کوچکی را در سال ۲۴۸ ق.م در نساکه مرکز فرمانروایی خاندان جدید اشکانی شد، بنا کردند.

این قبیله اسکیتی خواه از جنوب شرقی دریای خزر آمده باشند، یا بر اساس باورهای دیگر از نقطه ای دورتر از شرق. به هر حال از صحراهای (استپهای) آسیای

۸۰. اصطخری. المسالک و الممالک صفحه ۱۴۷

۸۱. نقل به مضمون از الف الفردین گوئشمید. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. کیکاووس جهانناری ترجمه و نشر کتاب تهران ۲۵۳۶. صفحه ۶۳. ب. کلمان هوار. ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. صفحه ۱۰۴. ج. محمد جواد مشکور. ایران در عهد

باستان. صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹

۸۲. صفحه ۲۱۶

77. Sharestanha-ye-iran. J. Markwart Page 46

با سیاسی از آقای ایلخانی برای ترجمه برخی ابیات لاتین این بند.

۷۸. احمد بن داود دینوری. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. نشرنی. تهران ۱۳۶۴ صفحه ۶۳

۷۹. برگزیده باقوت حموی. ترجمه محمد پروین گنابادی. صفحه ۲۴

مرکزی سر در آورده بودند.

گزارشهای چینی، در سرزمین سابق یونانیها فقط یک قوم یعنی «طخاریها» و در جوار آنها در مرگیانا پارتهای را می شناختند. به قول استرابون، قسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها به دست پارتهای افتاد. بعلاوه، قومی که مرو از دست ایشان خارج شده، ساکاراوکها^{۸۴} بودند. یکی از درهمهای فرهاد دوم عبارت مرگیانا را دارد که سندی است بر صحت این مدعا. مرو، پایتخت مرگیانا که از اواسط هزاره اول ق.م مسکونی بود، شهری بزرگ بود که زیر نظر اسکانیان اداره می شد. از تثبیت حاکمیت این شهر همین بس که پس از سقوط حکومت اشکانی نظیر نسا مضمحل نشد، و حتی تا پس از خاتمه کار ساسانیان نیز به حیات خود ادامه داد.^{۸۴}

در ادامه، در دوران سلطنت مهرداد دوم (۱۲۳ ق.م) سرزمینهای پارتیان دچار نابسامانی بوده است. مغرب آشفته و مشرق در معرض تهاجم بدویان بود. او با کارایی کم نظیری غرب و شرق را سامان می بخشید و سرحدات خویش را تا جیحون می رساند. مرو و هرات را بار دیگر تسخیر می کند، و موج بدویان را به عقب می راند. تعیین حدود متصرفات وی در مشرق دشوار است. براساس گزارشات چینی که در واقع حاصل بازدید سفیر آن کشور در سال ۱۲۹ ق.م از باختر است، استپهای واقع در شرق دریای خزر، بعلاوه مرو جایگاه اقوام ماساژت، در قلمرو مهرداد دوم بوده است. به رغم گزارش فوق، هنوز تعیین حدود دقیق متصرفات مهرداد دوم در مشرق دشوار است. منابع چینی عموماً حاکی از آن است که مرو در سال ۱۱۵ ق.م در تصرف اشکانیان بوده است. - مرگیانا مسیر غربی باختر در همین سال به منضمات پارت افزوده شد، این ناحیه در گذشته پیوستگیهای بیشتری با مناطق همجوار خود در مشرق داشته و مرز متصرفات پارتهای و سرزمین ماساژتها در این بخش رود آمو (آمودریا - جیحون) بوده

83. Sakarauken

۸۴. مطالب فوق به صورت نقل به مضمون از کتابهای

a) *Archaeology in Soviet Central Asia*. G. Frumkin

ب) آلفرد فن گوتشمید. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان صفحات

۱۱۲، ۱۰۴

ج) م. دیوکنوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۶۳

است. به نقل از آلفرد فن گوتشمید «مسکوکات و مدالهای جالبی از این دوره وجود دارد که نام ایالات شرقی ایران از قبیل مرغیان، تراکسیان، و آری بر روی آنها نقش بسته و حاوی واژه Katastrateia یعنی به هنگام لشکر کشی است.»^{۸۵} علایم و نشانه های مزبور به ظاهر حاکی از سلطه بلامنازع پارتیان بر خطه ایران شرقی است.^{۸۶}

دوران فرمانروایی فرهاد سوم اشکانی ۶۴ ق.م در تعاقب مبارزات وی با ازمنستان و نواحی شمالی بین النهرین، سرزمینهای مجاور بحر خزر و حاکم نشین ماساژت از دست وی خارج شده، اما مرو در تصرف او باقی ماند. و سیحون مرز بین سکایان آسیای میانه و پارتیان تعیین شد.^{۸۷}

«در ایام پادشاهی ارد اشکانی، کراسوس یکی از رجال سه گانه روم در سال ۵۳ ق.م در نبرد کاره (حران) از سورنا سردار ایرانی شکست خورد و کشته شد، متعاقباً ده هزار رومی به اسارت درآمدند که به مرو کوچانده شدند»^{۸۸} و به قول گوتشمید در «آنتیوخیا» (انطاکیه) پایتخت ناحیه مرغیان (مرو) مسکون شدند.^{۸۹} گیرشمن می گوید «بسیاری از ایشان در طی اقامت طولانی خود در این ناحیه تشکیل عایله دادند»^{۹۰}

پارتیان تا سده اول میلادی فرهنگ یونانی و کلیه عناصر یونانی مآبی را پیگیرانه مدنظر داشتند، تا جایی که از هنگام پادشاهی مهرداد دوم تا سالیان، عنوان دوستدار

۸۵. م. دیوکنوف. تاریخ ایران باستان. صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰، م. دیوکنوف اشکانیان صفحه ۵۷

۸۶. الف. ر. گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران ۱۳۴۹. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. صفحات ۲۹۲ و ۲۹۳

ب) م. دیوکنوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۷۹

ج) م. دیوکنوف. اشکانیان. ترجمه کریم کشاورز. چاپخانه کاویان. تهران ۱۳۵۱. صفحات ۵۶ و ۵۷

د) مالکوم. کالج پارتیان. ترجمه مسعود رجب نیا. از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر. تهران ۲۵۳۵ و صفحه ۲۷

۸۷. و. پیگولوسکایا. آ. یو. یاکوبوسکی. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی. پیام. تهران ۱۳۵۳. صفحات ۴۹ و ۵۰

۸۸. کلمان هوار. ایران و تمدن ایرانی. صفحه ۱۰۷

۸۹. آلفرد فن گوتشمید. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. صفحه ۱۴۵

۹۰. ر. گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷

یونان را برای احتیاط بر خود می گذاشتند.^{۹۱} به گفته آمین مارسلن و به نقل از نویسنده فوق، «پارتیان شهرساز هم بوده‌اند و شهرهایی مانند تیسفون و بلاشگرد والحضر، ساخته و تجدید بنای مرو و نسا نیز از ایشان بوده است.»^{۹۲}

اما نخستین سده میلادی برای اشکانیان دورانی پر آشوب و دشوار بوده است که با واکنشهای شدید بومیان ایرانی از جمله جنبشهای خطه شرق ایران در مقابل فرهنگ ضد یونانی همراه بود. در این دوره که همزمان با دوران پادشاهی بلاش اول است، برخی از آیینهای شرقی در فرهنگ پارسی راه می یابد. خط آرامی و پارسی به جای یونانی بر سکه های او نقش می بندد. نامهای بومی جایگزین نامهای آبادیهای یونانی می شود، و از آن جمله نام مرو که جایگزین انطاکیه مرگیان می گردد.^{۹۳}

در دوران سلطنت بلاش سوم مرزهای شرقی گرفتار مشکلاتی از سوی سکاها شد. از این دوره سکه های هندو پارسی بسیاری از مرو تا پنجاب پیدا شده است.^{۹۴} مرو دوران پارسی بر اساس داوریهی حاصله از مکشوفات باستان شناسی ویژه این منطقه، یادمان یا اثر یادبودی خاصی که بتواند با آثار مکشوفه از نسا یا بقایای به دست آمده از بخش غربی این امپراطوری همسانی نماید، نداشته است. به عبارت روشنتر مرو دوران پارسی هیچگاه شیئی را عرضه نکرده که در زمره اشیاء کم مانند هنری محسوب شود. در میان مکشوفات متعلق به این منطقه مقادیر معتدلهی سفالینه، انبوه پیکره های رسی ایزدان، آدمیان و جانوران مشاهده می شود که نظایر آن در نسا دیده نشده است. اما آبخوریهای پایه تندیس نسایی، مهرها و سنگهای کنده کاری شده نسایی - مروی، و تندیسهای مروی یافت شده در مناطق اصلی پارت، برای هرگونه مروری بر تمدن پارسی و تکامل آن ارزش بسیاری دارند. و علاوه بر مشابهتهای خیره کننده با یکدیگر، به روشنی پیوستگیهای این تمدنها را آشکار می سازند.

۹۱. ر. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۳۰۹
 ۹۲. مالکوم کالج. پارتیان. صفحه ۶۵
 ۹۳. الف مالکوم کالج. پارتیان. صفحه ۶۶
 ب. ریچارد فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۳۰۶
 ۹۴. مالکوم کالج. پارتیان. صفحه ۱۴۹

در اینجا بی آن که به رابطه نقشمایه های متأثر از تمدنهای دیگر در آبخوریهای مزبور بپردازیم که در حوزه بررسی ما نیست، مهرها و سنگهای کنده کاری شده نسایی - مروی را که در حدود کار این مقاله است مدنظر قرار می دهیم. مهرهای مکشوفه از مرو غالباً از سردابه هایی به دست آمده اند که محصور و مهر و موم شده بودند. سنگهای به ویژه از انواع کنده کاری شده در مرو پیدا شده اند. نقشمایه کنده کاری سنگهای مزبور بیشتر به قرون اول تا سوم میلادی تعلق دارند، و غالباً یونانی هستند. ایزدان، ابوالهولها و صحنه های شکار از جمله موضوعات به کار رفته در آنها محسوب می شوند. سرها عموماً به نیمرخ اند و کتیبه هایی به زبان پارسی دارند.

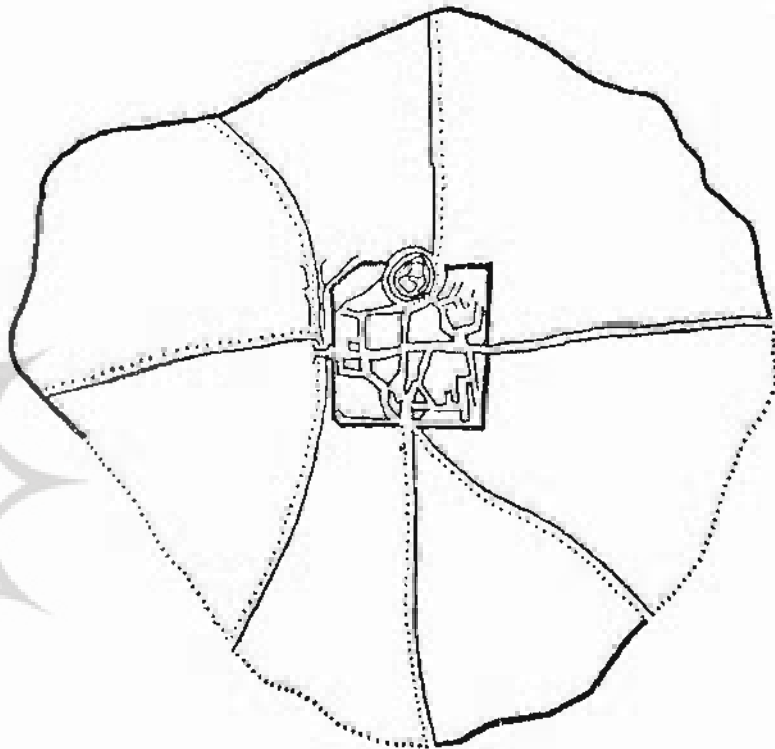


(تصویر شماره ۱۳ سنگ کنده کاری شده از نسا)

مرو، علاوه بر نقشمایه های هلنی، جلوه گاه ترکیبهای مانوی و زرتشتی نیز بوده است. علاوه، در قرن چهارم میلادی جایگاه کلیسای نسطوری شده بود، و چه بسا سنگهای کنده کاری شده با نقش وسیکا (= بادکنک) به گونه ای با مسیحیت پیوند داشته باشد.

تندیسهای رسی، یکی از شاخصهای مروی است که در کلیه منازل وجود داشته است. این تندیسها موضوعات مختلفی را نشان می دهند که به نوعی با عامل «پرستش» همپیوندی داشته اند. علاوه بر عناصر پرستیدنی یونانی، ایزدان منطقه ای نظیر آناهیتا، و ربه النوعهای پیوسته با آن، که در این میان باید به «ربه النوع بزرگ مرگیان» اشاره کرد نیز وجود داشته است. تندیسهای مرو متقدم، به طور معمول طبیعت گرایانه بودند، و گاه زنان عربان را نشان می دادند، اگر پوششی هم می داشتند،

بی تردید دارای ترکیب یونانی بوده است. در قرون اول و دوم میلادی بتدریج تغییراتی در تن پوشهای ایشان از یونانی به پارسی ایجاد گشت، و در واقع شکل بومی پذیرفته شد.^{۹۵}



(تصویر شماره ۱۴ نقشه شهر مرو در زمان پارتیان که شکل چهار گوش شهر سلوکی آنتیوخوس را در وسط نشان می دهد.)

در راستای اشاره به تاریخ هنر مرو پارتی، سیستم شهرسازی پارتیان را نیز به ترتیب زیر از نظر می گذرانیم. پیشتر به بنای بلاشگرد، تیسفون، تجدید بنای مرو و از این قبیل اشاره کردیم. اکنون طرح شهرسازی ایشان را که نقشه ای دایره وار داشته و گویا از طرح اردوگاههای آشوری کمابیش مدور گرفته شده، بررسی می کنیم. (تصویر شماره ۱۴) احتمالاً اندیشه این گونه طرحهای ساختمانی در تعاقب بررسی امکانات

تدافعی شهر به وجود آمده است. چون دفاع از فضایی دایره وار به مراتب سهلتر از یک فضای چهار گوشه ای است، باروکشی آن نیز آسانتر می نماید.^{۹۶} همچنین در این دوره شبکه آبیاری مرو نیز تکمیل گردید.^{۹۷} از این رو، «پیشرفت سریع واحد مرو، علاوه بر سازگان آبیاری ساختگی، در گرو جاده های بزرگ کاروان رو آن بود که از دوره پارتیان آسیای مرکزی را از طریق مرو، به چین مرتبط می کرد. کاروان از آسیای غربی به بلخ از طریق مرو می گذشت، سپس از درواز و بخش شمالی بدخشان، آنگاه به آلابی، کاشغر و سرانجام به چین می رسید.»^{۹۸}

بر اساس مشهودات و دانسته های گردآمده از دوران پارتی که در صفحات اخیر منعکس شد، و در کنار سازندگیهایی که از این دوره گزارش شده، که در نهایت حکایت از تثبیت حاکمیت مرکزی دارد، شهر مرو نیز در این دوره، تاریخی به مراتب روشنتر از ادوار دیگر داشته است. آثار هنری برجای مانده از این شهر نیز به گونه ای صریح حاکمیت سیاسی آن را تصریح می کند.

از واپسین مراحل فرمانروایی پارتیان تا آغاز سلسله ساسانیان، دولتهای کوچک محلی از جمله کوشانیان وجود داشته اند. ایشان از نیمه اول قرن اول میلادی با پادشاه خود کوجولا کدفیزس^{۹۹} وارد تاریخ شده، سلسله ای از طایفه یوئه چی را با نام کوشانیان تشکیل می دهند. کوجولا، پس از تصرف بلخ، ولایت کابل و قندهار را اشغال می نماید، به سلطنت هرمایوس، آخرین پادشاه یونانی - باختری خاتمه می دهد و مرز کشور را تا ساحل چپ رود سند می رساند. با الحاق مرو قراردادی با گرگانیان می بندد، و سراسر مسیر قابل کشتیرانی جیحون را که از آن راه از طریق دریای خزر و رود کورا در قفقاز، و دریای سیاه مالالتجاره به روم حمل می شد، تحت نظارت درمی آورد، سپس خود را به دروازه های خزر می رساند.^{۱۰۰}

به این ترتیب، کوشانیان «از آغاز قرن دوم سه قطعه عمده از جاده های بزرگ ابریشم

۹۶. مالکوم کالج. پارتیان. صفحه ۱۰۳

۹۷. م. م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۹۹

98. Encyclopaedia of islam (E2) New Edition vol VI. Page 618.

99. Kujula Kodphsis

۱۰۰. ر. گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۰۸

95. Archaeology in Soviet Central Asia Grégoire Frumkin

را در قبضه خود گرفتند: اول جاده بین دو دریا، دوم جاده‌هایی که از راه مرو به سوی شهر صدر و از همدان می‌رفت و پس از عبور از فرات به بنادر بحر الروم می‌رسید، سوم طریق دریایی هند و دریای احمر.^{۱۰۱}

چنان که اشاره شد، مرو در دوران اشکانی وسعتی قابل توجه یافت و مرکزی دولت‌مند و قدرتمند شد. در هنگام فترت اشکانیان، آنگاه که دولت رو به تجزیه گذارد، شاه‌نشینهای کوچک سر برافراشتند و از آنجمله بوده است دولت کوشانی که مرو را از اختیار اشکانیان خارج کرد. اردشیر اول سردمدار سلسله ساسانی و شاهنشاه ایران، جانشین پارتیان و وارث نظام فتودالی ایشان، سامان بخشی اوضاع آشفته مرزهای درونی و بیرونی کشور را با یک سلسله محاریاتی که دهه اول شهر یاری وی را در بر گرفته بود و زائیده نابسامانیهای واپسین سالهای آشفته حکومت اشکانیان بود، سپری کرد. جزئیات اردو کشیها و سامانهای درگیر در مخاصمات، جایی در این مقوله ندارد. در اینجا فقط به اشاره به درگیریهای وی با کوشانیان که به پس نشستن ایشان و بازپس ستاندن مرو می انجامد، بسنده می‌شود. می‌دانیم که جزئیات امور سیاسی و اجتماعی اردشیر اول در کتیبه سه زبانه شاپور یکم ساسانی در کعبه زرتشت منعکس شده است. بر اساس بندهای همین کتیبه، اعمال سیاسی وی، داوری، و فهرست درباریان وی، نیز استانهایی که در مدارج مختلف تابعیت از دولت مرکزی قرار داشته‌اند، مشخص می‌شود. فهرست درباریان اردشیر یکم، شهریاران مناطق مختلفی را به ما می‌شناساند؛ «شاه کرمان»، از دودمان کهن، عنوانی که تا روزگار شاپور یکم نیز حفظ شده بوده است؛ «شاه پرنک»، «شاه سگستان»، «شاه مرو» و دودمانهای کهن دیگر که هر یک عهده دار نقشهای سیاسی بوده‌اند.^{۱۰۲}

حکومت ساسانی نیز چون اشکانی در اصل به یک عده پادشاهی و ایالات و سرزمینها تقسیم شده بود که «درجه وابستگی آنها با دولت مرکزی یکسان و متساوی نبود. در رأس استان و یا شهرستان یعنی شهریک نفر حکمران رئیس ایالت قرار گرفته

بود و بر حسب زمان و مکان القاب ذیل را داشته است. شاه، شهر دار، شهراب، خواتای، و مرزبان. فرمانروایی بعضی از استانها با امیران سلسله‌ای بود که سلطنت می‌کردند. طبق کتیبه شاپور اول، سه نفر از برادران وی سمت حکمرانی استانها را بر عهده داشته‌اند. آنها لقب شاهی داشته و یکی در مرغیانه (مرو) و دیگری در کرمانی (کرمانشاه) و سومی در ساکستان (سکانشاه) پادشاهی می‌کرده‌اند.^{۱۰۳} به قول لوکونین، در فهرست نخستین شاهان ساسانی «چهار شاه والاترین جایگاه را داشته‌اند. اینان شهر داران (استانداران) شرق ایران، «سرزمین علیا»، مرو، کرمان و سگستان (سیستان) بوده‌اند.»^{۱۰۴}

همین نویسنده در جایی دیگر می‌گوید که «شعار زنده کردن آیین کهن که توسط ساسانیان اعلام شده بود در پدید آوردن یگانگی با شاهان ابر شهر، مرو، کرمان، سگستان و دیگر نمایندگان که در عمل اردشیر یکم را بر سریر شاهنشاهی ایران نشانند. نقش عمده‌ای داشته است.»^{۱۰۵}

در همین باب به نقل قول دیگری از دیاکونوف اشاره می‌کنیم که با دو تصویر طبیعی که از خطه ایران شرقی ذکر کردیم اندکی مغایر است. او می‌گوید «در مشرق اردشیر سیاست جنگجویانه خود را ادامه داد، بطوریکه مرزهای خویش را در قسمت سفلی جیحون تا خوارزم اقصی رسانید. طبق اخبار موجود در زمان سلطنت اردشیر ایالات دوری مانند واحه مرو، سیستان و مکران و قسمتی از افغانستان کنونی تا دره کابل در تحت استیلای ایران قرار داشتند.»^{۱۰۶}

در راستای قول اخیر تعبیری از نولدکه را از نظر می‌گذرانیم. «اردشیر آنگاه به استخر بازگشت و از آنجا نخست به سگستان و بعد به گرگان رفت و پس به ابر شهر و مرو و خوارزم و دورترین مرزهای بلاد خراسان براند. پس به مرو بازگشت و گروهی را بکشت و سرهاشان را به تشکده آنها هدیه فرستاد. پس از مرو به پارس بازگشت و در شهر

۱۰۳. م.م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان. صفحات ۴۲۰ و ۴۲۱

۱۰۴. لوکونین. تمدن ایران ساسانی. صفحه ۶۰

۱۰۵. همان کتاب. صفحه ۱۳۶

۱۰۶. م.م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۳۷۸

۱۰۱. ر. گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۰۹

۱۰۲. ولادیمیر گریگورویچ لوکونین. تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت الله رضا. بنگاه ترجمه و

نشر کتاب. تهران ۱۳۵۰. صفحه ۵۷

بلعمی، مورخ اسلامی در همین باره می گوید، «اردشیر، و آهنگ خراسان کرد و از پارس برفت و به سیستان آمد و بگرفت و از آنجا به خراسان رفت و همه شهرهای خراسان بگرفت چون مرو و بلخ و هرا و نشابور و همه ملوک طوایف را قهر کرد و خلقی به مرو اندر بکشت و سرهاش بیارس فرستاد و بدر آتش خانه اصطخر بدار کرد.»^{۱۰۸}

طبق اقوال مطروحه و برداشتهای مورخان فوق از اوضاع سیاسی ساسانیان در عهد اردشیر یکم به دو گونه نتیجه گیری متفاوت می رسیم.

الف) سرزمین ایران پس از انتقال قدرت برای سردمداران پارسی - ساسانی خود هیچ معضلی نداشته است، و به ظاهر ساختارهای گذشته با همان ترتیب، منتهی این بار با عناوین پارسی روال گذشته را ادامه داده است. در تأیید این برداشت بار دیگر به لوکونین می پردازیم که می گوید «این شاهان [چهارشاه] از دودمان پیشین سرزمینهای نامبرده بودند که در روزگار اشکانیان فرمانروایی داشتند و بظاهر فرمانبردار شاهنشاهان اشکانی بودند. جایگاه والای شاهان نامبرده در دربار نخستین شاهان ساسانی نمودار آنست که سرزمین آنان به هنگام شاهنشاهی اردشیر یکم مسخر نگشت.»^{۱۰۹} ب) نظریات اخیر که هر یک حکایت از مقاومتی خونین در خطه ایران شرقی به ویژه در مرو دارد.

لوکونین می افزاید، «ایران در زمان شاهنشاهی اردشیر یکم شامل استانهای گوناگونی بود که در مدارج مختلف تابعیت از دولت مرکزی قرار داشتند (یا خراجگزار بودند و یا بزور اسلحه بفرمان دولت مرکزی گردن نهاندند). چنان که از همان نوشته ها برمی آید برخی از شهرهای نامبرده توسط شاهان محلی (به هنگام شاهنشاهی اردشیر یکم؛ مرو، ابرشهر، کرمان و سگستان؛ و به هنگام شاپور یکم آدیابنه و ایبری)

۱۰۷. نکودور نوئدکه. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب خویی سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۵۸. صفحات ۴۷ و ۴۸.

۱۰۸. ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. تاریخ بلعمی. تکمله و ترجمه تاریخ طبری. تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری. تصحیح مرحوم محمد تقی بهار «ملک الشعراء». بکوشش محمد پروین گنابادی. کتابفروشی زوار. تهران. شاه آباد. صفحه ۸۸۳.

۱۰۹. لوکونین. تمدن ایران ساسانی. صفحه ۶۰.

اما وضعیت خطه ایران شرقی و مرو در دوران سلطنت شاپور یکم به این گونه آورده شده است:

دوران سلطنت شاپور اول بر اساس کتیبه وی از ناآرامیهایی در مشرق ایران حکایت می کند و این که او گرا را اردو کشیهایی به آن خطه داشته است. رویدادهای مربوط به این لشکرکشی ها اگرچه ناروشن است، اما به طور معمول دلالت بر نوعی گردنکشی بومی در مقابل حکومت مرکزی دارد. سکه های زرین و سیمین دوران فرمانروایی شاپور اول با نام مرو، توجیه گر لشکرکشیهای موفقیت آمیز وی به مشرق، به ویژه مرو است، که در زمان فرمانروایی وی در زمرة سرزمینهای آشوب زده شرقی محسوب می شود. انتشار سکه های مزبور در مرو که هیچ تفاوتی با سکه های ضرب شده از سوی حکومت مرکزی نداشته و به قول لوکونین «نام محل ضرب سکه ها نشان می دهد که استانهای مرو و ابرشهر در محدوده شاهنشاهی شاپور یکم و فاقد شاهان محلی بوده اند.»^{۱۱۱} نشانگر آن است که مرو استقلال پیشین خود را به گونه ای که در دوران سلطنت اردشیر اول داشت - جزو چهار شاهنشین بزرگ بود - از دست داده است.

در ادامه، شاپور یکم در «کتیبه کعبه زرتشت از حدود مرزهای ایرانشهر یاد می کند. من خدایگان ایرانشهر این شهرها را زیر فرمان دارم،^{۱۱۲} مرو در زمرة چندین شهری است که در این کتیبه آمده است. ظاهراً در دوران سلطنت شاپور اول و طبق کتیبه وی جایگاههای مزبور به گونه یکپارچه و تحت فرمان حکومت مرکزی اداره می شدند. بر اساس همین کتیبه فقط دو شهر «آدیابنه و ایبری» دارای شاهان محلی بوده اند.»^{۱۱۳}

موضع مرو در زمان هرمزد دوم تنها بر اساس سکه نوشته ای توصیف شده است که بر یک سوی آن، نوشته خدایگان هرمزد شاهنشاه بزرگ کوشان به زبان فارسی میانه

۱۱۰. لوکونین. تمدن ایران ساسانی. صفحه ۹۹.

۱۱۱. همان کتاب. صفحه ۸۷.

۱۱۲. ایضا صفحه ۲۰۴.

۱۱۳. ایضا صفحه ۹۹.

آمده، و بر پشت آن «بر بالای شعله آتشدان نام محل ضرب سکه، مرو»،^{۱۱۴} حک شده است. لوکونین می گوید «دو دینار شاپور و یک دینار هرمزد که هر سه در مرو ضرب شده اند از لحاظ تصویر به اندازه ای به یکدیگر نزدیکند که می توان یقین داشت که قالب این دو نوع سکه کار یک استاد بوده است.»^{۱۱۵}

اوضاع مرو در زمان سلطنت بهرام پنجم این گونه گزارش شده است: بهرام پنجم اکثر اوقات سالهای آغازین سلطنت خود را مصروف به دفع تاخت و تاز دشمنان ترک خود کرد که مرزهای شمال شرقی را مورد تهاجم قرار می دادند. کریستن سن، در باب نژاد این ترکان نقل می کند «محمتمل است که اقوام مزبور خیمونیان بوده باشند.»^{۱۱۶} این اقوام از نژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو ذکر شده اند. مارکوارت نیز در ابرانشهر، ایشان را «خیمونیان»^{۱۱۷} می داند. کلمان هوار، این اقوام را از «هفتالیان یا هوتنهای سفید می داند که به باکتربا تاختند، اما بهرام آنها را در نزدیکی مرو شکست داد.»

فردوسی، مسیر بازگشت بهرام پنجم را پس از پیروزی بر دشمن این طور نقل کرده است.

بنابر این روایت «بهرام از مرو عازم بخارا شد و از آنجا به رود آموی (جیحون) رفت»^{۱۱۸} ...

فرای می گوید، مرو پایگاه نظامی دولت ساسانی در شرق ایران بوده است، و یکی از مراکز بزرگ تجاری، و سوداگران از سراسر خطه آسیای مرکزی برای ورود به ایران

۱۱۴. ایضا صفحه ۲۱۰

۱۱۵. ایضا. صفحه ۲۱۸

۱۱۶. الف) آرتور کریستن سن ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. چاپخانه سپهر. تهران

۱۳۳۲. صفحه ۳۰۳

ب) عنایت الله رضا. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران

۱۳۶۵. صفحه ۷۷

۱۱۷. آرتور کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۵۲

۱۱۸. عنایت الله رضا. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. صفحه ۷۴

ساسانی باید از این شهر می گذشتند.^{۱۱۹}

مرو، در دوران سلطنت فیروز اول که در زمره آخرین پادشاهان ساسانی است، و در عرف تاریخ در سالهای واپسین هر سلسله ای قدرت مرکزی تضعیف شده و قدرتهای محلی سر بر می افراشته اند؛ در زمان سلطنت فیروز نیز این روند همیشه معمول تاریخی تکرار شده و ولایات بسیاری از قدرت مرکزی منتزع شدند که از آنجمله بوده است «ممالک حاشیه مرو رود».^{۱۲۰}

ظاهراً، ضعف قدرت مرکزی در تعاقب تاخت و تازهای هفتالیان که سرانجام فیروز در جنگ با ایشان جان خود را می بازد. حاصل شده بوده است. «فردوسی محل جنگ را در ناحیه مرو می داند»^{۱۲۱} «و مسعودی کشته شدن فیروز را در مرو رود ذکر می کند».^{۱۲۲}

سرانجام مرو در زمان یزدگرد پسر شهربار یکی از اخلاف خسرو پرویز چنین آورده شده است:

«بزرگان استخر پس از این که در آتشکده پارس تاج بر سرش نهادند و وی را یزدگرد سوم خواندند، بار دیگر با تلاشی پیگیر سرزمینی یکپارچه را به زیر فرمان وی درآوردند.»^{۱۲۳} به نقل از تاریخ پیامبران و شاهان، «او ۱۹ سال فرمان راند، بدین سان که در مداین پیش از آمدن عرب و رفتن وی از آنجا ۴ سال که مصادف با خلافت عمر بود، و پس از آن تا کشته شدنش در مرو ۱۵ سال پادشاهی کرد که ۵ سال و ۸ ماه در خلافت عمرو ۹ سال و ۴ ماه در خلافت عثمان بوده است.»^{۱۲۴} یزدگرد در مقابله با اعراب در سال ۶۴۲ میلادی در نزدیکی نهاوند شکست می خورد، آنگاه به صوب مشرق روانه می شود، چون جایی به عنوان پناهگاه برای خود نمی یابد، خود را به مرو می رساند و مرو منتهی الیه شمال شرقی متصرفات سابق او بوده است.^{۱۲۵} مسعودی می نویسد که

119. *The Golden Age of Persia...The Arabs in The East, History of the Civilization*; Richard Frye. Weidenfeld and Nicolson London. page 13

۱۲۰. محمد جواد مشکور. ایران در عهد باستان. صفحه ۴۹۲

۱۲۱. تگودور تولدک. تاریخ ایرانیان و عربها از زمان ساسانیان. صفحه ۲۰۹

۱۲۲. همان کتاب. صفحه ۲۳۵

۱۲۳. کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۵۲۲

۱۲۴. حمزه اصفهانی تاریخ پیامبران و شاهان. صفحه ۱۱۵

«بیشتر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند»^{۱۲۶}

در مورد مکان و زمان شکست یزدگرد سوم و نحوه پناهجویی وی در مرو و گونه قتل او تقریباً کلیه مورخان اسلامی و غیر ایرانی برداشتهای مشابهی دارند، که در مباحث آتی به گونه‌ای تفصیلی از آن سخن خواهد رفت.

اکنون پس از بررسی اجمالی جایگاه سیاسی مرو شاهانه، به ارزیابی وضعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی آن می‌پردازیم.

نخست آنکه مرو به قول ریچارد فرای، یک مرکز نظامی (پادگان) ساسانی در مشرق بود، احتمالاً پیرو دین زرتشتی، مذهب رسمی ایالتی نیز بوده است. در سالهای آخر عمر این امپراطوری شاید به گونه‌ای یک مرکز علمی نیز محسوب می‌شد. وجود خرده سفالهای کتیبه‌دار دوزبانه به سغدی و پهلوی از مرو حاکی از آن است که این سرزمین در عین حال به صورت یک انبار بین‌المللی ایفای نقش می‌کرده است، چون شهری مرزی، و محل تقاطع جاده‌های تجاری بوده است.^{۱۲۷} در دوران ساسانی «مسیر بازرگانی به شمال چین تغییر جهت داده بود. کاروانها از مرو به کارجوی،^{۱۲۸} سمرقند، و سمرقند^{۱۲۹} یا سرزمین هفت رودخانه می‌رفتند. مرو علاوه بر این که مرکز مهمی در سر راه بازرگانی بود، شهر بزرگ صنعتی نیز بوده است»^{۱۳۰} از این رو، خطه‌ای با چنین وضعیت استراتژیک بی‌تردید بر خورده گاه گرایشهای گوناگون بوده است. بدین معنی که دین رسمی مملکت زرتشتی بود.

نخست آنکه «مانی در اواخر سلطنت شاهپور برای تبلیغ دین خود از تیسفون بیرون رفته و به سیر در بابل و بین‌النهرین پرداخته بود. او در بین سالهای ۲۳۴ و ۲۷۳ سفرهایی به مصر و فلسطین و پارت و پارس و مرو و خراسان و آدیابن و ولایات مجاور

روم و حوالی نصیبین کرد.»^{۱۳۱} دیگر آن که مرو از اوایل قرن چهارم یکی از اسقف‌نشینان بزرگ نسطوری شد و «به احتمال قوی مرکز فعالیت مبلغان مسیحی در آسیای مرکزی و خاور دور بوده است»^{۱۳۲} و مؤید این قول وجود بنای عظیم جماعت عیسوی در گبر قلعه است^{۱۳۳} و نیز وجود اسقف مرو که جسد یزدگرد سوم را کشف کرده بود.

به نظر نمی‌رسد که مرو در هنگام حمله اعراب هنوز جایگاه گروندگان بودایی بوده است، اما وجود سانگاراامای بودایی (معبد؟) متعلق به اوایل دوره ساسانی که طی حفاریاتی در مرو کشف شده، می‌تواند به گونه‌ای بیانگر حضور ایشان در این نقطه باشد.^{۱۳۴}

با نگاهی به حضور فعال ادیان مختلف در مرو، به اغماض شاهان ساسانی در مقابل ادیان غیر زرتشتی هر چند مقطعی پی می‌بریم.

مرو، به قول فرای در قرن هفتم میلادی به یک مرزبان‌نشین تبدیل می‌شود، و مرکز نظامی ساسانی در مشرق می‌گردد. ظاهراً مرزبان یکی از فرماندهان بزرگ ساسانی بوده است. کریستن سن نیز «ساتراپها یا مرزبانان را از مستخدمین عالی‌مقام دولت» ذکر کرده است. آمیانوس، اغلب ولایاتی را که تحت فرمانروایی بیدخش‌ها (بدخش‌ها = مرزبانان) و پادشاهان جزء و ساتراپها اداره می‌شد، نام برده است. مرو در زمرة دوازده شهری است که او ذکر می‌کند.^{۱۳۵} نولدکه نیز مرو را مرزبان‌نشین تعریف می‌کند و می‌گوید از جمله ولایاتی است که حکام آن عنوان مرزبان داشته‌اند.^{۱۳۶}

فرای، مرو دوران ساسانی را یکی از مراکز برخورد بین شرق و غرب ترسیم می‌کند. در ادامه، در باب رسم متداول کوچ دادن ایالات شورشگر در زمان ساسانیان، و اساساً در خاور نزدیک به دو قول اشاره می‌شود:

نخست پراکنده‌سازی مسیحیان نسطوری در مرو،^{۱۳۷} آنگاه به روایتی از تاریخ

۱۳۱. محمدجواد مشکور، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان. انتشارات دانشسرای عالی تهران. سال ۱۳۴. صفحه ۱۴۲

132. The Golden Age of Persia. R. Frye. Page 42

133. Turkmenistan on the great silk Roads

134. The Golden Age of Persia... R. Frye. Page 42

۱۳۵. کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحات ۱۵۷ و ۱۵۸

۱۳۶. نولدکه. تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان. صفحه ۶۶۹

۱۲۵. م. م. دیوگنوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۴۷۱

۱۲۶. محمدجواد مشکور. ایران در عهد باستان. صفحه ۴۹۰

127. The Golden Age of Persia R. Frye Page 46

128. Kārdjty

129. semirīye

130. Encyclopaedia of Islam (EI²). New Edition Vol VI page 618

ایران که می گوید «در شهرهای حرفتی ایران مورخین اسم سه شهر را مخصوصاً ذکر کرده اند ری، مرو، تُوَز (در فارس). عادتی که شاهان ساسانی داشتند اگرچه بیرحمانه بود ولیکن به پیشرفت صنایع و حرف ایران کمک می کرد.»^{۱۳۸}

بعلاوه در تاریخ ثعالبی آمده است که: «شاه بلاش، در حلوان و مرو دو شهر بساخت که هریک را بلاشگرد (معرب آن بلاشجرد) نامیدند.»^{۱۳۹} در همین باره در معجم البلدان و مجمل التواریخ و القصص، روایت مزبور به این گونه آورده شده: «وبلاشجرد از قرای مرو بین مرو و آن چهارفرسنگ و گویند آن را بلاش بن فیروز یکی از ملوک فارس در دوران جاهلیت بنا کرده است.»^{۱۴۰}

«کتابشناسی»

- 1) The Early Empires of Central Asia. By Williaw Montgomery Me Govern. the University of North Carolina Press. 1939
- 2) Archaeology in Soviet Central Asia. Grégoire Frumkin. Leiden / Koln 1970
- 3) Central Asia From the Aryan to the Cossak. James Hutton. London 1975.
- 4) Turkmenistan on the Great Silk Roads E. ATAGARRYEV, T.KHOD - ZHANIYAZOV. ASHKAABAD 1990
- 5) Central Asia. Turkmenia Before the Achaemenids V. M. Masson and

137. The Golden Age of Persia... R. Frye P.P. 25. 35

۱۳۸. حسن پیرنیا مشیرالدوله، عباس اقبال اشتهانی. دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. به کوشش محمد دبیرسیاقی با مقدمه و فهرس. از انتشارات کتابخانه خیام.

۱۳۹. عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری. تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار الملوک الفرس و میرهم. پاره نخست ایران باستان. صفحه ۳۷۵

۱۴۰. یاقوت. جلد اول. صفحه ۷۰۸

V. i. Sarianidi. Thames and Hudson 1972

6) Sharestanha - ye - iran. A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr. By J.Markwart. Edited by G. Messina. 1931 Roma.

7) Alte Iranische Wörterbuch: Christian Bartholomae Berlin 1961

8) A Manual of Pahlavi: Henrick Samuel Nyberg Weisbaden 1974.

9) The Avestan Hyman to Mithra. Ilya Gershevitch cambridge University Press. 1967

10) Old Persian Grammer.Kent. American Oriental Series Vol 33. 1953

11) The History of Ancient Iran. Richard. N. Frye Verlag C. H. Beck. München. 1984

12) The Golden Age of Persia. the Arabs in the East, History of Civilization. Weidenfeld and Nicolson London 1975

۱۳) یشتها (جلد اول) تفسیر و تألیف پورداود. انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی و ایران لیک (بی تا).

۱۴) آناهیتا؛ پنجاه گفتار پورداود. به کوشش مرتضی گرجی. مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۱-۱۳۴۳.

۱۵- بندهش. فرنیغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار. انتشارات توس ۱۳۶۹.

۱۶) نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران. آرتور کریستن سن. ترجمه احمد تفضلی. ژاله آموزگار. جلد اول نشر نو. تهران ۱۳۶۳.

۱۷) تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. آلفرد فن گوتشمید. کیکاووس جهانپاداری. ترجمه و نشر کتاب ۲۵۳۶.

۱۸) تاریخ ماد. تألیف م. دیاکونوف. ترجمه کریم کشاورز. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۵

۱۹) تاریخ ایران باستان. تألیف م. دیاکونوف. ترجمه روحی ازریاب. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۶۵

۲۰) تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی. ن. و.

پیگولوسکایا، آ. یو. یا کوپوسکی، ای. پ. پطروشفسکی... ترجمه کریم کشاورز، پیام ۱۳۵۳.

(۲۱) ایران از آغاز تا اسلام، تألیف ر. گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۹ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

(۲۲) میراث باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.

(۲۳) دینهای ایران باستان، تألیف هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹.

(۲۴) ایران در عهد باستان، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات دانشسرای عالی تهران ۱۳۴۷.

(۲۵) تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات دانشسرای عالی تهران ۱۳۴۷.

26) Encyclopaedia of islam (EI¹) New Edition, Vol VI

(۲۷) ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، تألیف م. آ. داند اما یف، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.

(۲۸) ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه، مؤسسه انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۳.

(۲۹) اشکانیان، م. م. دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز، چاپخانه کاویان، ۱۳۵۱.

(۳۰) تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴.

(۳۱) خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، نویسنده آ. بلینسکی، مترجم دکتر پرویز ورجاوند، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۴.

(۳۲) پارتیان، نویسنده مالکوم کالج، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۲۵۳۵.

(۳۳) تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تألیف تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب خوئی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

(۳۴) ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تألیف عنایت الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵.

(۳۵) ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، چاپخانه سپهر، اسفند ماه ۱۳۳۲.

(۳۶) دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، حسن پیرنیا، مشیرالدوله، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی با مقدمه و فهرش، از انتشارات کتابخانه خیام (بی تا).

(۳۷) تمدن ایران ساسانی، تألیف ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

(۳۸) التنبيه والاشراف، تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۹.

(۳۹) تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶.

(۴۰) نزهة القلوب، تألیف حمد الله مستوفی فروینی، المقالة الثالثة بسعی و اهتمام و تصحیح اقل العباد گای لیسترنج انگلیسی، سنه ۱۳۳۱ هجری مطابق سنه ۱۹۳۱ مسیحی، در مطبعة بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسید.

(۴۱) برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، بسرمايه کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۷.

(۴۲) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تألیف ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی (قرن چهاردهم هجری) ترجمه دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی.

(۴۳) جغرافیای تاریخی، سرزمینهای خلافت شرقی، لیسترنج، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷.

(۴۴) صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شمار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵.

(۴۵) المسالك والممالك، تألیف ابی اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری.

تحقیق الدكتور محمد جابر عبدالعال الحسيني (١٣٨١ هـ - ١٩٦١ م).

(٤٦) كتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب. مؤلف ناشناخته. تصحيح سيد جلال الدين طهراني. تاريخ يازده جمادى الاولى ١٣٥٢ هجرى قمرى. طهران در مطبعة مجلس طبع شد.

(٤٧) مجمل التواريخ والقصص. تأليف سال ٥٢٠ هجرى بتصحيح ملك الشعراء بهار. بهمت محمدر مضانى دارنده كلاله خاور.

(٤٨) اخبار الطوال. ابو حنيفه احمد بن داود دينورى. ترجمه دكتور محمود مهدوى دامغانى. نشرنى. تهران ١٣٦٤.

(٤٩) تاريخ بلعمى. ابو على محمد بن محمد بن بلعمى. تكله و ترجمه تاريخ طبرى. تأليف ابو جعفر محمد بن جرير طبرى. بتصحيح مرحوم محمد تقى بهار «ملك الشعراء». بكوشش محمد پروين گنابادى. كتابفروشى زوار. تهران شاه آباد.

(٥٠) نجته الدهر فى عجائب البر والبحر. از شمس الدين محمد بن ابى طالب انصارى دمشقى. ترجمه سيد حميد طبيبان. شهريور ١٣٥٧.

(٥١) تاريخ ثعالبى مشهور به غرر اخبار الملوك الفرس وسيرهم. عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبى نيشابورى. پاره نخست ايران باستان، همراه ترجمه زتنبرگ و ديپاچه مجتبى مينوى. پيشگفتار و ترجمه محمد فضائلى.

(٥٢) فضلنامه تحقيقات جغرافيايى. مجله علمى پژوهشى. گروه جغرافياى بنياد پژوهشهاى اسلامى. استان قدس رضوى. شماره ٢ سال چهارم.

(٥٣) آبيارى در تركستان. تأليف و. و. بارتولد. ترجمه كريم كشاورز. آذرماه ١٣٥٠ انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقيقات اجتماعى.

(٥٤) لغتنامه دهخدا.

(٥٥) دائرة المعارف بزرگ شوروى. چاپ سوم. جلد چهارم.

(٥٦) كيانيان. تأليف آرتور كريستن سن. ترجمه دكتور ذبيح الله صفا. بنگاه ترجمه و نشر كتاب. تهران ١٣٣٦.

(٥٧) تمدنهاى اوليه و باستانشناسى خاستگاه آنها. گلين دانيل. ترجمه هايده معيرى (تهران. مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى) ١٣٦٣.